

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری



خطاهای مراقبتی

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

به نام پروردگاری که ستارالعیوب است

این مجموعه، جمع آوری تجربیات دانشجویان پرستاری از خطایح بالینی است که در حین گذراندن کارآموزی در عرصه پرستاری رخ داده است. امیدواریم که خواندن این حکایات کوتاه از خطایح بالینی دانشجویان پرستاری برای شما خوانندگان گرامی جذاب، تامل برانگیز و حاوی نکات ارزشمندی برای یادگیری باشد.

بخش اول مربوط به خطایحی است که به هنگام کارآموزی در عرصه مراکز بهداشتی است و بخش دوم این مجموعه مربوط به خطایحی است که به هنگام کارآموزی در بخش های درمانی رخ داده و دانشجویان آن ها را از طریق خودگزارشی مکتوب نمودند.

بر خود لازم می دانیم که از همه ی دانشجویان عزیزی که به ما اعتماد نمودند و تجارب خود را در اختیار قرار دادند تا با استفاده از آنها برای اصلاح آموزش های بالینی گام های موثرتی را برداریم قدردانی نماییم.

انشالله با یاری عزیزان بتوانیم شماره های بعدی این کتابچه را بعد از ویرایش منتشر نماییم و تجارب دانشجویان پزشکی و پیراپزشکی را نیز به این مجموعه اضافه نماییم.

برای حفظ محرمانه ماندن هویت افراد، کلیه اسامی و نام مراکز حذف شده است و به جای آن ها از نقطه چین استفاده گردید.

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

خطاهای رایج

در مراکز بهداشتی درمانی شهری و روستایی

خطا در تزریق واکسن سه گانه

یک روز در حالی که مانند همه ی روزهای دیگر در مرکز بهداشت پایگاه رازی در حال تکمیل پرونده بودم مادری با کودک ۴ ماهه مراجعه کرد و من مسئولیت تکمیل پرونده و واکسن کودک ایشان را به عهده گرفتم ابتدا قد و وزن و دور سر کودک را اندازه گرفتم و سپس سوالاتی درباره رشد و تکامل کودک پرسیدم که کودک ایشان نرمال بودند وبعد درباره واکسن آموزش دادم و باهم رفتیم اتاق واکسیناسیون ابتدا واکسن ها رو کشیدم و از مادر خواستم تا کودک را روی تخت بخواباند ابتدا به کودک قطره فلج اطفال را دادم و بعد خواستم واکسن سه گانه رو بزمنم که

خطا:

۱-نیدل را تا آخر فرو بردم

۲-نیدل از سرنگ جدا شد و نصف دارو بیرون ریخت

استرس زیادی داشتم اولین کاری که کردم خونسردی خودم رو حفظ کردم سرنگ را به نیدل وصل کردم و ادامه واکسن را زدم

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

مسئول واکسیناسیون به مادر کودک گفت هفته دیگر به مرکز بیا
کودک شما واکسن دارد.

بدون توجه به عواقب آن، روش را برای او تایید کردم

طبق روزهای گذشته منتظر مراجعه کننده بودیم. چند تا
مددجو برای مراقبت از شیرخوارشون آمدند. با بچه ها کارها رو تقسیم
کردیم. کاری که من باید انجام می دادم مراقبت پیشگیری بود. از
مددجو سوال کردم روش پیشگیریش چیه: خندید و گفت: هیچی. ارزش
سوال پرسیدم که آیا قصد استفاده از وسیله ای رو نداره؟ جواب داد
قرص به من نمی سازه. گفتم روش پیشگیری که فقط قرص نیست.
گفت میشه راجع به روش های دیگه برام توضیح بدین. بدون هیچ گونه
مکثی گفتم البته و از مددجو خواستم تا با من به اتاق مامایی بیاید تا با
هم صحبت کنیم. راجه به دستگاه و آمپول ها توضیحاتی دادم و مددجو
از مزایا و معایب آمپول سوال کرد. یکی از معایب آمپول اضافه وزن و
چاقی بود مددجو به محض شنیدن این مطلب لبخندی زد و گفت من
همین روش رو میخام خیلی وقته میخام وزن اضافه کنم اما نمیتونم. نظر
من رو پرسید و من هم بدون توجه به عواقب آن این روش را برای او

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

تایید کردم. اما ناگهان به خودم اومدم و گفتم من که مطمئن نیستم چرا باید با اطمینان به او پاسخ دهم. مونده بودم چکار کنم و اشتباهم رو چطور اصلاح بکنم. از مددجو خواستم تا برای لحظه ای صبر کنه تا از ماما هم سوال کنم و ببینم آیا این روش برای او مناسب است یا نه؟ به ماما ماجرا را نقل کردم و ماما از من خواست هیچوقت در این موارد به مددجو اطمینان کاذب ندهم. از مددجو خواستم تا نزد ماما بیاید. ماما از او شرح حال گرفت و بعد از شنیدن دلایل مددجو همین روش برای او انتخاب شد اما نه برای اضافه کردن وزن بلکه بدلیل ناسازگار بودن سایر روش ها. از این قضیه یاد گرفتم که تا در مورد موضوعی مطمئن نیستم به هیچ وجه اطمینان به مددجو ندهم.

اندازه گیری قد کودک با کلاه!

روز دوم شیفت عرصه بهداشت بود که مادری به همراه کودک ۹ ماهه خود جهت مراقبت مراجعه کرد. کودک خیلی گریه میکرد. هر طوری که بود قد و وزن وی را اندازه گرفتم و مراقبت را انجام دادم. سپس مراجعین بعدی آمدند. یکدفعه یادم آمد که هنگام اندازه گیری قد کودک چون کودک خیلی گریه می کرد حواسم پرت شد و کلاهش را در نیاوردم!

در گفتن تعداد قطرات مولتی ویتامین و آهن اشتباه کردم

وقتی یکی از مادران با شیرخوار ۹ ماهه خود به خانه بهداشت جهت کنترل رشد فرزندش مراجعه کرده بود از او سوال کردم که آیا مکمل های آهن و مولتی ویتامین بچه اش را مرتب می دهد یا نه پاسخ او منفی بود. به همین جهت من در رابطه با اهمیت مصرف آهن و مولتی ویتامین برای شیرخوار و تاثیر آن در رشد جسمی و ذهنی کودک به او آموزش دادم و بسته های آهن و مولتی ویتامین را به او دادم و وقتی پرسیدم می دانید چند قطره باید به شیر خوار خود بدهید گفت بله از هر کدام ۱۵ قطره و من هم چون مشغول پر کردن فرم بودم با بی دقتی سرم را به نشانه تایید تکان دادم و مادر خدا حافظی کرد و رفت. بعد از رفتن مادر احساس کردم خطایی رخ داده و یادم آمد که باید مولتی ویتامین را ۲۵ قطره مصرف کند، وقتی به بیرون خانه بهداشت رفتم خوشبختانه مادر با یکی از آشنایان در حال صحبت کردن بود و از او بخاطر بی دقتی معذرت خواسته و آموزش صحیح را به او دادم. بایستی تعداد قطراتی که باید مصرف شود را در برگه ای بنویسم و به مادر بدهم تا اشتباهی رخ ندهد. از آن روز به بعد تعداد قطرات را بر روی پاکس قطرات نوشته و به مادر تحویل می دادم.

تاریخ مراجعه بعدی را به اشتباه گفتم!

خانم بارداری با حاملگی ۲۵ هفته برای کنترل آمده بود و پس از ۱۵ دقیقه استراحت نوبت وی شد و من پس از پرکردن پرونده و دادن آموزش در مورد مصرف قرص آهن و رژیم غذایی زنان باردار تاریخ مراجعه بعدی را اشتباه حساب کردم و پس از تکمیل پرونده مامای مربوطه برای چک کردن پرونده آمد و به من گفت: تاریخ مراجعه بعدی را به او گفتم؟ من هم گفتم بله، بعد متوجه شد که اشتباه گفتم چون مادر جزو موارد "های ریسک" بود (به علت حاملگی دوقلویی) به جای اینکه بگویم دو هفته بعد برای کنترل بارداریش مراجعه کند گفتم یک ماه دیگر بیاید و من به علت اینکه نمی دانستم و ماما هم از قبل به من چیزی نگفته بود که بارداری های پرخطر طبق روتین افراد کم خطر مراجعه نمی کنند بلکه باید طی ۲۸ هفته هر دو هفته برای کنترل مراجعه کنند.

خطا در اندازه گیری

در روز اول عرصه ی بهداشت ، مادری کودک ۴ ماهه اش را برای واکسن و پایش رشد به مرکز آورد و من پس از گذاشتن کودک

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

در حالت خوابیده به پشت روی جایگاه اندازه گیری در هنگام اندازه گیری قد کودک نوار متر را تا انتهای نوک انگشتان پای او بردم و بعد اندازه گرفتم و پس از قرائت اندازه قد کودک بهورزی که داشت آن را وارد پرونده می کرد کمی درنگ کرد و پرسید درست اندازه گرفتی؟ من هم گفتم بله، بعد خودش آمد و گفت باید متر را تا انتهای پاشنه پا اندازه بگیری نه تا نوک انگشت پا! تا پایان کارورزی دیگر این خطای بالین را تکرار نکردم.

عاقبت حواس پرتی

مرکز بهداشت امام رضا: مادری کودک ۶ ماهه اش را برای واکسیناسیون به مرکز آورد و من به همراه یکی از پرسنل به اتاق تزریقات رفتم، از آنجایی که به دانشجوی ترم ۸ پرستاری اجازه واکسن زدن را نمی دهند به من گفت واکسن های ۶ ماهگی را از یخچال بیرون بیاور و من واکسن سه گانه و OPV هپاتیت را گذاشتم روی آیس بگ، بعد از اتمام کار من دوباره واکسن ها را داخل یخچال گذاشتم اما از آنجایی که فکرم مشغول زدن واکسن بود، جای واکسن ها را اشتباهی گذاشتم یعنی واکسن هپاتیت و سه گانه را در طبقه میانی بگذارم آن ها را در طبقه فوقانی گذاشتم و بعد چند دقیقه که کودک

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

دیگری آورده شد خود پرسنل متوجه شد که جای واکسن را اشتباه گذاشتم و به من گفت و من هم پی به خطایم بردم و سعی کردم حواس خود را بیشتر جمع کنم تا دیگر تکرار نشود.

واکسن را اشتباه برداشتم

مطابق سایر هفته ها صبح به پایگاه بهداشتی رفتم در ابتدای صبح چون مراجعه کننده ای نبود مشغول خواندن پمفلت ها شدم حدود ساعت ۱۰،۳۰ بود که خانمی با کودکش وارد مرکز بهداشت شد و گفت که فرزندش واکسن ۶ ماهگی دارد. تا به آن روز واکسن تزریق نکرده بودم و به بهورز گفتم که من تزریق می کنم. ایشان نیز قبول کردند و گفتند که واکسن را داخل سرنگ بکش و همراه هم تزریق کنیم. من هم بدون توجه به روی ویال از باکسی که روی آن واکسن ثلاث نوشته بود واکسن را در آورده و داخل سرنگ کشیدم (در حالی که در باکس واکسن ثلاث، واکسن توام بزرگسال بود و در باکس واکسن توام بزرگسال، واکسن ثلاث بود) بهورز گفت قطره فلج اطفال را نیز بیاور. زمانی که قطره فلج اطفال را خواستم بردارم ناگهان چشمم به باکس افتاد دیدم که جای واکسن ها عوض شده است. یک لحظه استرس

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

گرفتم و به بهورز گفتم شرمنده جای واکسن ها عوض شده و واکسن را اشتباهی کشیدم. بهورز خندید و گفت: وای به حال مریض هایی که میخوان زیر دست شما ناشی ها بیان

عواملی که قبل از خطا تاثیر گذار بودند: بی دقتی من باعث اشتباهم شد ولی من از این اشتباه و بی دقتی درس گرفتم که همیشه نوشته های روی امپول و ویال ها را بخوانم حتی اگر به نظر آشنا بیاید و جای آن در داخل جعبه اش درست باشد.

اشتباهی پرونده ها رو جا به جا پر کردم

مرکز بهداشت خیلی شلوغ بود و طبق معمول من و دوستم کارهای قد و وزن رو انجام می دادیم نوبت به دوکودک رسید دوستم رفت پرونده ها رو آورد و اشتباهی پرونده ها رو جا به جا پر کردم و در پایان وقتی که برای واکسن آماده شده بود گفتم نوزاد...آماده ی واکسن زدن هستن که مادر با تعجب گفت اسم نوزاد من... بعد که توجه کردم دیدم پرونده ها رو اشتباهی پر کردم یکی از پرسنل با دیدن این صحنه جلوی تمام مراجعه کننده ها با صدای بلندگفت: اینا مسؤل

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

بشن وای به حال مراجعه کننده ها اون وقت همه نیشخندزدند و گفتند
واقعا!!!

به قدری ناراحت شده بودم که دوست داشتم زمین باز شود و از آن موقعیت خلاص شوم، اون خانم من و همه ی دانشجویان را ترور شخصیتی کرد و بدتر از همه اینجا بود که مراجعه کننده های دیگه به جای طرفداری از ما، حرف های خانم رو تایید می کردند و همه با هم منو نگاه می کردند و سر هایشان را تکان می دادند. خیلی حس بدی بود، آخه من با اشتباهی که مرتکب شدم، باعث شد مردم نگرش بد نسبت به دانشجویان علوم پزشکی پیدا کنند.

خوب این ماجرا آن جا بود که من که همیشه از خودم می پرسیدم که مگر در مرکز بهداشت هم خطا رخ می دهد، به این نتیجه رسیدم که خطای پزشکی، منظور این نیست که داروی اشتباهی به مریض بدهی که منجر به عوارض جبران ناپذیری شود، هر زمان که کار نادرستی را انجام دهی، خطا محسوب می شود. بد این ماجرا آن جا بود که من با اشتباهی که مرتکب شدم، باعث شد حداقل مردمی که آن جا بودند، نگرش بدی نسبت به دانشجویان علوم پزشکی پیدا کنند و اعتماد خود

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

را به من از دست بدهند و فکر کنند که من توان ارائه مراقبت به آن ها را ندارم و همه ی کارهایم را با بی دقتی انجام می دهم.

متوجه شدم در مرکز بهداشت یکی از انواع خطاها، می تواند اشتباه در درآوردن پرونده و پر کردن اطلاعات یک شخص در پرونده شخص دیگری باشد، قبل از تحویل پرونده، باید به پرونده نگاه کنم و اسم و فامیل مراجعه کننده را بپرسم و سپس پرونده را تحویل دهم تا از بروز چنین خطاهایی پیشگیری نمایم و از طرفی متوجه شدم که مردمی که دارند خدماتی را دریافت می کنند، به قدری به رفتار های ما توجه دارند که کوچکترین خطای ما، از دید آن ها پنهان نمی ماند و یاد جمله ای در کتاب مسائل اخلاقی در درمان سرطان افتادم که آدم ها همیشه انتظار خوبی دارند و هیچگاه بدی ها را فراموش نمی کنند، بنابراین باید دقت بیشتری بر رفتارم داشته باشم که کوچکترین بی دقتی من، باعث نشود که آن بی دقتی به کل جامعه پرستاری تعمیم داده شود.

کاری که می توانستم انجام دهم این بود که قبل از تحویل پرونده، شماره خانوار را مجدداً چک می کردم و اسم و فامیل مراجعه کننده را قبل از تحویل پرونده می پرسیدم و در صورت درست بودن، آن را تحویل مراجعه کننده می دادم. آن شرایط به من درسی داد که دیگر

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

مشابه دارو دادن که قبل از آن ابتدا اسم مریض را می پرسیم، واسه تحویل پرونده هم اول اسم و فامیل را می پرسیم و در صورت درست بودن، آن را تحویل می دهم و دیگر تا کنون چنین خطایی برایم رخ نداده است و رخ نخواهد داد.

قرص مولتی ویتامین و قرص آهن

یک روز برای مادر بارداری که در هفته ی ۲۸ بود و افزایش وزن ناگهانی داشت مراقبت انجام دادم بعد از اتمام پرونده ی مادر و آموزش در مورد تغذیه و خطرات افزایش وزن به مادر باردار مکمل هایش که شامل قرص مولتی ویتامین و قرص آهن بود به ایشان دادم بعد از خداحافظی رفتند. بلافاصله خانوم برای سر زدن به ما به اتاق مامایی آمدند و من به ایشان در مورد موضوع و آموزش هایم و در پایان به ایشان گفتم که مکمل ها نیز در اختیار مادر باردار قرار گرفت ایشان گفتند قرص مولتی ویتامین دادی؟ گفتم بله. گفتند نباید مولتی میدادی. برای مواردی که اضافه وزن بیش از حد دارند مولتی تجویز نمیکنیم و بجای آن فولیک اسید میدیم این موضوع موجب نگرانی شد که نکند بخاطر قرص های مولتی ویتامین مادر باردار بار دیگر اضافه

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

وزن بیش از حد پیدا کند با ناراحتی به ایوان مرکز بهداشت رفتم ناگهان همان خانم باردار را دیدم که مشغول صحبت با دوستشان که ایشان هم بچه ای ۵-۶ ساله داشت بودند به سرعت رفتم و به همان تعداد قرص فولیک اسید برداشتم و جلو رفتم و آن قرص ها را دادم و گفتم چون این ماه و ماه قبل اضافه وزن داشتید بهتر است تا مراجعه ی بعدی مولتی ویتامین نخورید و بجای آن فولیک اسید آهن بخورید چون خود مولتی ویتامین باعث افزایش وزن می شود.

به این نتیجه رسیدم که اگرچه فکرمیکنی داری کارهاتو درست انجام میدی ولی باز هم باید با دیگران مشورت کنی شاید طرف مقابل به نکته ای اشاره کند که ما ندانیم و یا به آن کم توجه بودیم و ناخواسته باعث مشکلات بزرگتری شویم. و بدیش میتونست این باشه که بخاطر قرص مولتی ویتامینی که من به خانم باردار داده بودم در مراجعه ی بعدشان هم افزایش وزن و یا خدایی نکرده دچار فشار خون یا ادم میشدند. از همون ابتدا میتونستم پرونده رو با مامای مرکز درمیون میذاشتم و به اطلاعات خودم مغرور نمیشدم و اگه دوباره تو همچین موقعیتی قرار بگیرم حتماً با افراد با تجربه مشورت میکنم و نظر آنها رو هم راجه هر مشکل یا مسئله ای جويا میشم.

قرص LD به همراه آنتی بیوتیک

صبح روزشنبه در مرکز بهداشت شهری بودیم . مادری کودکش را برای اندازه گیری قد و وزنش آورده بود با کمک سایر هم گروهی هایم قد و وزن کودک را اندازه گیری کرده و منحنی رشد و تکاملش را رسم نمودیم و آموزش های لازم در این خصوص داده شد. سپس مادر خداحافظی کرد که برود اما قبل رفتنش از من پرسید میتونم الان که دارم قرص LD میخورم آنتی بیوتیک استفاده کنم منم بدون اینکه از بقیه کمک بگیرم یا پرسم گفتم آره میتونی اشکالی نداره بعد ازم تشکر کرد و رفت. بعد از چند دقیقه از روی کنجاوی از دوستم پرسیدم آنتی بیوتیک روی LD تاثیر میذاره گفت آره مقدارشو تو بدن کم میکنه احتمال بارداری میره بالا. وقتی اینو از دوستم شنیدم خیلی ناراحت شدم. حالم گرفته شد. داشتم موضوع رو واسه دوستم توضیح میدادم که یهو دیدم خانومه دوباره برگشتو گفت ببخشید یادم رفت واسه بچم قطره آهن بگیرم. با دیدنش خیلی خوشحال شدم و رفتم طرفشو بهش گفتم که نباید آنتی بیوتیک استفاده کنی وگرنه ممکنه باردار بشین. اگه مجبورین استفاده کنین پس بهتره تو این مدت که از

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

آنتی بیوتیک استفاده میکنید از یک روش دیگه مثل کاندوم استفاده کنید.

خانومه هم تشکر کرد و یک بسته کاندوم و قطره آهن گرفت و رفت. بعد از اینکه رفت روبه دوستم کردم و گفتم خدارو شکر که برگشت اگه دوباره نیومد و من آموزش صحیح رو بهش نمیدادم ممکن بود یک بارداری ناخواسته اتفاق بیوفته!

صبح روز شنبه در مرکز بهداشت مشغول پر کردن پرونده ی کودک ۶ ماهه بودم کارم که تموم شد یک مادر به همراه ۲ فرزند دوقلویش وارد اتاق شد. برای بار اول در مرکز بهداشت نوزادان ۲ قلو میدیدم از دیدن چهره ای معصوم و نازشون خیلی خوشحال شدم. دو قلو ها یکی پسر و یکی دختر و ۱۵ روزه بودند و برای تشکیل پرونده اومده بودند. خانمگفت: خانم سلمانی میتونی کارهاشون رو انجام بدی؟ (چون مرکز بهداشت خیلی شلوغ شده بود)گفتم: بله و مشغول شدم برای برای بچه ها تشکیل پرونده دادم و کنترل قد و وزن و دور سر را انجام دادم و از خانمهم کمک گرفتم. وزن بچه ها زیر ۲۰۰۰ گرم بود

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

و واکسیناسیون آنها نیز کامل بود . خانم گفتن آموزشهای لازم را به مادر بچه ها بده . کارم تموم شد و به مادر بچه ها گفتم که برای واکسن ۲ ماهگی بچه ها را بیاورد و آنها رفتند . بعد از چند دقیقه پرونده را باز کردم و دیدم که وزن بچه ها زیر ۲۰۰۰ گرم بوده و رنگ از چهره ام پرید آخه یادم اومد که وزن زیر ۲۰۰۰ یک نوبت واکسن اضافه هپاتیت در یک ماهگی باید زده شود . نمیدونستم باید چکار کنم با اینکه خانم گفته بود حواسم رو جمع کنم و اگر سوالی داشتم بپرسم . نمیدونستم بگم یا نه؟ اگر میگفتم ممکن بود پرسنل حسابی باهام جروبحث کنند که چرا نپرسیدم و کارشون رو سخت کردم و اگر هم که نمیکفتم سلامت بچه ها به خطر می افتاد که اصلا راضی نبودم به خاطر خودم به اون بچه های دوست داشتنی ضرر برسونم . خلاصه بعد کلی کلنجار رفتن با خودم قضیه را به خانم گفتم نگاهی بهم کرد و فهمید که ناراحتم اما برعکس تصورم گفت: اتفاقیه که افتاده برو به شماره ای که توی پرونده هست زنگ بزن و به مادر اون بچه ها دوباره توضیح بده . خوشبختانه گوشی را برداشتند و توضیحات را به مادر دادم و خیالم راحت شد .

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

اون لحظه خیلی از عاقبت اشتباهم ترسیدم از اینکه نكنه سلامت اون بچه ها به خطر می افتاد و از طرفی باید غرورم را میشكستم و احتمال سرزنش اشتباهم را از بقیه ی پرسنل می شنیدم . اگر از چیزی مطمئن نبودم كه میتوانم درست انجام دهم یا نه از فردی كه سررشته ی كار را دارد كمك بگیرم و به فكر حفظ سلامت بیماران باشم و بد آن این بود كه ان همه استرس و ناراحتی اینكه نكنه نتونم به آن خانواده اطلاع بدم و اشتباهم را جبران كنم .

واكسن MMR

در این مركزسه دانشجوی پرستاری بودیم، باهم هماهنگ كردیم و به نوبت پاسخگوی هر فردی كه مراجعه می كرد، می بودیم.نوبت بمن رسید ،يك مادر بهمراه كودك ۱۲ ماهه اش وارد مركز شد پرونده را بیرون كشیدم، قد ،وزن و دور سر كودك را اندازه گرفتم، سولات مربوط به رشد و تكامل، نحوه ی شیر دادن و تغذیه... را از مادر كودك پرسیدم ،پرونده را پر كردم ومادر را همراه با كودك به اتاق واكسیناسیون راهنمایی كردم ،واز پرسنل بخش اجازه گرفتم تا واكسن را من بزنم اجازه تزریق ندادند ولی گفتند واكسن را تا من به

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

اتاق واکسیناسیون بیایم آماده کن. به اتاق واکسیناسیون رفتیم و به مادر آموزش های لازم درباره ی علانم و مراقبت های مربوط به واکسن MMR را دادم و واکسن MMR را که در یخچال آماده گذاشته شده بود برداشتم و داخل سرنگ کشیدم درحین کشیدن واکسن مقداری حباب وارد سرنگ شد برای اینکه حباب را خارج کنم چند ضربه با انگشت به سرنگ وارد کردم تا حباب را خارج کنم. بعد از آماده کردن پوزیشن کودک، پرسنل محترم مرکز واکسن را تزریق کرد و من در دفتر واکسیناسیون ثبت کردم. مراجعه کننده بعدی کودکی ۱۲ ماهه بود که مراقبتهای مربوط را مانند مراجعه کننده قبلی انجام دادم و به اتاق واکسیناسیون راهنمایی کردم، ایندفعه مسؤل بخش نیز همراهم به اتاق واکسیناسیون آمد تا تزریق را انجام دهد. ابتدا واکسن MMR را برداشتم و آماده کردم باز مقداری هوا وارد سرنگ شده بود خواستم ضربه ای به سرنگ وارد کنم تا حباب را خارج کنم ایندفعه پرسنل محترم ناظر کارم بود گفت هیچوقت نباید به واکسن MMR ضربه وارد شود چون ویروس زنده ضعیف شده است و احتمال از بین رفتن ویروس وجود دارد و با این عمل تزریق ما بی فایده خواهد بود.

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

با اینکه از کتاب مبحث واکسیناسیون را خوانده بودم ندیده بودم جایی به این نکته اشاره کنند یا من به این نکته توجه نکرده بودم و باید دقت میکردم. متوجه شدم که به عنوان پرسنل یک مرکز بهداشت میتوانم ضامن حفظ سلامتی نسل آینده باشم و یا با کوچکترین سهل انگاری که انجام میدهم سلامتی آنها را به مخاطره بیندازم. میتوانستم در حضور پرسنل واکسن را آماده کنم. سعی میکنم دیگر به هیچ واکسنی ضربه وارد نکنم و یا حداقل واکسن هایی که زنده ضعیف شده هستند برای خارج کردن حباب، به سرنگ ضربه وارد نکنم.

برگه مراقبت پس از زایمان را نگاه نکرده‌م

صبح زود آماده شدم و سعی کردم طبق معمول به موقع به مرکز بهداشت برسم. صبح خیلی خلوت بود من و دوستان معمولاً وقتی مراجعه کننده نمی‌آومد بروشورا رو میخواندیم و سعی میکردیم یاد بگیریم و اشکالی داشتیم از مسنولین مرکز می پرسیدیم. مشغول خوندن بروشورها بودیم که ناگهان مرکز شلوغ شد. چند تا مادر باردار برای کنترل بارداری، دو سه تا کنترل قد و وزن نوزاد اومده بودند. خانم ... گفت برو پرونده ی این مادر رو بیار کنترل قد و وزنشو انجام

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

بده من سریع به سمت کمد پرونده ها رفتم و پرونده رو پیدا کردم و روی میز گذاشتم ناگهان خانم گفت این پرونده با این شماره رو هم بیار من اونم آوردم و کنار خودم گذاشتم خانم... پروندشو از من نگرفت چون مرکز خیلی شلوغ بود و خانم... در اون لحظه رفت کار به نوزاد انجام بده. من و وزن نوزاد رو کنترل کردم و مراجعه کننده گفت من خیلی خونریزی دارم و کلا بیحالم من گفتم طبیعیه اشکالی نداره و گفتم خانم کار بچتون تمام شد توی پرونده ای که کنار دستم بود ثبت کردم و به مادر گفتم میتونی بری بعد من کار مراجعه کننده بعدی رو انجام دادم و دوستم که کارش تموم شده بود اومد به من کمک کنه و بعد از اینکه کنترل نوزاد تموم شده بود به مادرش گفت شما هم مراقبت دارین لطفا بیا تو اتاق معاینه من یدفعه جا خوردم پرونده قبلی رو گرفتمو دوباره نگاه کردم دیدم مراجعه کننده قبلی هم برگه مراقبت پس از زایمان تو پرونده اش هست و باید انجام می دادم ولی انجام ندادم. خیلی عذاب وجدان گرفته بودم. چون مادر که مراجعه کننده که ابتدا اومده بود می گفت من بیحالم و خونریزی دارم و مدام سرگیجه دارم. من گفتم نه طبیعیه هست چون تازه زایمان کردین

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

طبیعی و مادر انگار قانع نشده بود سرشو به اجبار به منظور تایید تکان داد و مراجعه کننده مرکز را ترک کرد!

فرمی به نام معاینه دهان و دندان در پرونده بهداشتی

هفته چهارم کارورزی بهداشت در مرکز بهداشت را می گذراندم هر روز دوشنبه و سه شنبه طبق روال معمول به کارآموزی می رفتم و کارهای روتین مرکز بهداشت را تا آن جایی که در توانم بود با همکاری پرسنل انجام می دادم. هرروز مراجعه کننده با سنین مختلف داشتیم و پرسنل هرروز کارهای چند مددجو را به من می سپردند و من هم با توجه به نکات نوشته شده در پرونده آن را تکمیل می کردم. در پرونده فرمی به نام معاینه دهان و دندان وجود داشت که اهمیت پرکردن این فرم را به من توضیح نداده بود. من هم آن را برای خود بی اهمیت تلقی می کردم و بدون آنکه معاینه دهان و دندان انجام دهم فرم را پر می کردم هم چنان این مسئله می گذشت تا اینکه روزی خانمی با دختر ۳ ساله خود مراجعه کرد که وضع دندان هایش آن چنان خراب بود که توجه من را به خودش جلب کرد و ناخودآگاه پرسیدم چرا دندان های بچه تون اینقدر خراب است؟ مسواک استفاده

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

نمی کنید؟ مادر جواب داد مگه تو این سن هم مسواک استفاده می کنی. جواب دادم: بله از ۶ ماهگی وقتی دندان های بچه درمیاد باید ابتدا از مسواک انگشتی و بعد با بزرگ شدن بچه از مسواک نرم استفاده می کنیم. همین که اینو گفتم مادر عصبانی شد و گفت پس چرا سه هفته پیش که بچه ۶ ماهه خودمو آوردم چیزی در این مورد بهم نگفتین (مادر اظهار داشت که دفعه قبل هم پیش من اومده بود). نمی دونستم دیگه چی بگم خودمو جای مادر گذاشتم و خیلی ناراحت شدم و وقتی کارای مادر تموم شد رفتم و از پرسنل پرسیدم فرم دهان و دندان در پرونده چه کاربردی داره؟ چرا کسی برای بچه ها معاینه دهان و دندان انجام نمیده؟ چرا کسی مسواک زدن به بچه هارو به مادران آموزش نمیده؟

گفت ما این کار رو انجام میدیم، نکنه تو این فرم رو پر نمی کردی؟ جوابی نداشتم بدم، متوجه شدم اشتباه از من بوده و از آن پس تصمیم گرفتم به همه موارد موجود در پرونده به شکل بالینی نگاه کنم.

نه آموزش بعد از تزریق دادم نه فشارخون را کنترل کردم آن روز فقط کارم دروغ بود

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

اولین روز کارورزی بعد از عید در مرکز بهداشت روستا را می گذراندم تعطیلات عید باعث شد دست و دلم به کار نرود کمی تنبل شده بودم خواستم از مسئول مرکز اجازه بگیرم و به منزل برم اما نتونستم این کارو بکنم همینطور گذشت و ساعت ۱۰ شد مادری با فرزند ۴ ماهه خود برای کنترل به مرکز اومده بود، صندلی گذاشتم و از مادر خواستم که بنشینند به چهره دختر کوچکش نگاه کردم و گفتم چه دختر زیبایی؟ چقدر چشمان قشنگی دارد؟ اسمش چیست؟ مادر: سونیا، گفتم چه اسم قشنگی. مثل خودش زیباست. همچنان که مشغول صحبت بودیم، مادرگفت این بچه ی اولمه، ناخواسته بود، سنم خیلی کمه دوست نداشتم بچه دارشم (۱۶ساله). روش پیشگیری خانم را پرسیدم به روش طبیعی بود. خلاصه کارای بچه رو انجام دادم و زیاد حوصله نداشتم، مادرگفت همیشه فشار منو بگیرم؟ گرفتم و گفتم ۱۲۰/۷۰ در حالیکه اصلا نشنیده بودم. مادرگفت فشارم که خوبه چرا از صبح تا حالا سرگیجه دارم. جوابی ندادم. چند دقیقه بعدگفت همیشه وزنمو کنترل کنی؟ عصبانی شده بودم، رفتم وزنش کردم و گفتم ۶۶. پرونده را بستم و به مادرگفتم کارتان تمام شد بعد از تزریق واکسن می تونید برید، واکسن را تزریق کردم (ثلاث-فلج اطفال)

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

بلافاصله بعد از تزریق از اتاق بیرون آمدم و رفتم روی صندلی نشستم و به مادر گفتم می تونید برید. و مادر رفت. بهورز ازم پرسید به مادر در مورد روش پیشگیری آموزش دادی؟ گفتم در مورد چی؟ گفت قرص شیردهی به مادر دادی؟ ترسیدم بگم نه گفتم آره دو بسته دادم. بعد گفت در مورد کمپرس سرد و گرم بعد از تزریق سه گانه چی. آموزش دادی؟ گفتم وای من که هیچکار نکردم اینم گفتم آره. یک آفرین دلچسب گفت و کلی بین همکارا از من تعریف کرد. آن روز گذشت و من همچنان ذهنم هم به خاطر دروغم و هم به خاطر کارهای ناکاملم مشغول بود نمی دونستم چکار کنم. فردا صبح شد، صبح اول وقت اولین مراجعه کننده مادری بود که من روز قبل بهش آموزش نداده بودم. رفتم جلو سلام کردم و گفتم خانم اتفاقی افتاده دوباره اومدید؟ گفت دیشب بچه ام خیلی تب داشت نمیدونستم چکارکنم شوهرم رفت استامینوفن خرید و بهش دادم اومدم بهتون بگم نکنه بچه ام به واکسن حساسیت داشت، تا کسی متوجه نشده بود، گفتم الانم تب داشت، گفت نه بهترشده بود ولی دیشب خیلی تب داشت، به مادر گفتم میشه بیاین روی صندلی بنشینید؟ نشست "در مورد کمپرس گرم و سرد و تعداد قطرات استامینوفن توضیح دادم و از بهورز سوال

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

کردم همیشه امروز هم از کمپرس استفاده کنه (قضیه روز قبل را برایش توضیح دادم)? گفت می تونه. در آخر هم از مادر خواستم روش پیشگیری انتخاب کنه. قرص شیردهی را به مادر پیشنهاد دادم مادر هم قبول کرد. در این مورد هم به مادر آموزش دادم و به خودم گفتم الان به مادر بگو کارت تموم شد می تونی بری. پمفلت های آماده در مورد قرص به مادر دادم و گفتم می توانید بروید.

شاید شب قبل بچه تشنج می کرد و یک اتفاقی می افتاد که هیچ وقت نمیتونستم خودمو بیخشم. با خودم گفتم تو با جان مردم سر و کار داری اگر واقعا حوصله نداری خودتو کنار بکش. یک قصور من می توانست جان یک بچه رو بگیره

همه واکنس را نردم دوستم گفت یک کم اشکال نداره!

زمانیکه در مرکز بهداشت... بودیم سعی می کردیم کارهای واکنسیناسیون را انجام بدیم. از ام.آر گرفته تا هپاتیت و پولیو خوراکی. البته بسیاری از مادران وقتی شک می کردن که ما تازه کاریم به ما اجازه نمیدادن واکنس بچه را بزنیم. روزی یک مادر برای پایش رشد بچه ۱۲ ماهش را آورد بعد از اینکه کارهای پرونده اش را انجام

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

دادم برای کارهای واکسیناسیون مادر و بچه را به اتاق مخصوص واکسیناسیون هدایت کردم. مادر بچه اظهار می داشت که توانایی دیدن اینکه بچم آمپول می خورد و جیغ می کشید را ندارم و نگاه نمی کنم. من هم یکی از همکلاسی هایم را به کمک فراخواندم. ما موندیمو اون بچه بیچاره خیلی ساکت و آرام بود نمیدونست تا چند دقیقه بعد چه بلایی می خواد به سرش بیاد اما به محض اینکه سرنگ رو تو دست من دید انگار یه بچه دیگه شده بود گریه و شیون شروع شد بسیار پرحرکت بود و اصلاً آرام نمیشد. همکلاسیم طوری دستشو محکم چسبیده بود که انگاری دزد گرفته، موقعی که داشتم واکسن ام ام ارو به عضله دلتوئید میزد، یهو دستشو کشید یه کم از واکسن بیرون ریخت. به همکلاسیم گفتم انگار درست نزدم ولی اون گفت یه یکم مشکلی پیش نیاد!

پدالکی را روی محل تزریق واکسن گذاشتم

یک روز که در مرکز بهداشت ... در اتاق بهداشت خانواده نشسته بودم، خانمی همراه کودک هجده ماهه اش برای انجام برنامه واکسیناسیون کودکش به مرکز مراجعه کرد. واکسن ام آر را آماده

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

کردم و رفتم روی سر کودک، به مادر کودک گفتم دستش را محکم نگه دار تا موقع تزریق عقب نکشد. ابتدا با پد آغشته به الکل محل تزریق واکسن را تمیز کردم، چند لحظه منتظر ماندم تا الکل خشک شود. واکسن را که تزریق کردم، پد را دوباره گذاشتم روی محل تزریق، خانم ... که در کنارم بودند، آرام گفتند پد را روی محل تزریق نگذار که من سریع آن را برداشتم. بعد از تکمیل کردن پرونده و اتمام کار از خانم ... علت نگذاشتن پد را روی محل تزریق جویا شدم، ایشان گفتند: بخاطر اینکه الکل موجود در آن میکروب ضعیف شده ی واکسن را از بین می برد.

MMR را عضلانی تزریق کردم!

هر وقت می خواستم هرگونه تزریقی اعم از عضلانی، زیرجلدی و یا وریدی انجام بدهم نمی دانستم چقدر نیدل را وارد کنم که در همان محدوده ی تعریف شده قرار بگیرد و همیشه هم فکر میکردم تزریق واکسن در نوزادان به روش داخل عضلانی است. هفته یازدهم کارورزی در عرصه بهداشت در مرکز بهداشت شهری بودم. کنترل رشد و تکامل یک نوزاد ۹ ماهه را با نظارت کارشناس بهداشت خانواده انجام دادم و

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

قرار بر این شد که واکسن MMR نوزاد را من تزریق کنم. به مادر کودک توضیح دادم که یک دست کودک را از لباسش دریاورد، و مادر کودک خود را دراز خواباند و مشغول در آوردن لباس کودک شد. واکسن را کشیدم و پد الکلی هم در دستم بود و به سمت نوزاد رفتم، خانم ... و مادر کودک هم دست و پای کودک را گرفته بودند تا دست و پا نزنند، ابتدا با پد ناحیه را به صورت دورانی ضد عفونی کردم نیدل را با زاویه ۴۵ درجه وارد کردم چون فکر می کردم باید عضلانی باشد. وقتی وارد کردم شک افتادم و گفتم خیلی عمیق شده (۷۰ درصد نیدل داخل بدن کودک بود) کمی بیرون آورده و تزریق را انجام دادم و بعد قطره فلج اطفال کودک را در دهانش ریختم. خانم خیلی تعریف کرد و گفت خوب تزریق کردی... ولی من همیشه شک دارم که باید چه مقدار نیدل را وارد کرد... ماجرا را برای خانم ... تعریف کردم و ایشان فرمودند: باید با توجه به عضله و ناحیه تزریق نیدل را وارد کرد نه انقدر سطحی که در بافت چربی و زیر پوستی باشد و نه خیلی عمقی. MMR را باید زیر پوستی تزریق کرد و نه عضلانی و زاویه مناسب هم طوری تنظیم میشود که انگشت شستمان را روی بازوی کودک گذاشته و با زاویه ای که می سازد نیدل را هم راستا با آن وارد می کنیم. در

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

صورتی که من ابتدا خیلی نیدل را فرو برده بودم و زاویه ام هم کمی بیشتر بود.

بدون تزریق واکسن به مددجو اجازه دادم مرکز را ترک کند

کودکی ۱۸ ماهه جهت مراقبت و واکسیناسیون مراجعه کرده بود که خانم ... به من گفت که می خواهد MMR را حل کند و بعد از بررسی رشد و تکامل کودک را جهت انجام واکسیناسیون به اتاق واکسیناسیون بفرستم. بنابراین پس از بررسی رشد و تکامل و چارت آن، کودک را نزد خانم.... فرستادم و خودم نیز بعد از جابه جایی پرونده جهت انجام تزریق به اتاق واکسیناسیون رفتم که خانم... گفتند که واکسن ثلاث را با نظارت خودشان به کودک تزریق کنم ، من نیز بعد از تزریق و آموزش های مربوطه و چکاندن قطره پولیو با فکر اینکه MMR کودک تزریق شده اجازه دادم که مراجعه کننده برود.

فشار خون را در پرونده به صورت غیر واقعی ثبت کردم

اون روز مثل همیشه صبح زود بیدار شدیم و به سمت مرکز بهداشت حرکت کردیم پس از گذشت یک ربع به مرکز بهداشت رسیدیم. اول

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

صبح طبق معمول مراجعه کننده نداشتیم و ما میتونستیم تا اون موقع کارایی که دوست داشتیم انجام بدیم. خلاصه هرکدام سمت قسمتی از اتاق رفتیم و به کاری مشغول شدیم منم از اونجایی که احساس سرگیجه می کردم از یکی از دوستانم خواستم تا فشارخون منو کنترل کنه بعد چند ثانیه دوستم گفتش که این فشار سنج مشکل داره و بعد از شنیدن این جمله تصمیم گرفتیم که به مسئولین مرکز اطلاع بدیم ولی یکی از دوستانم گفتش بی خیال بابا مگه حالا کی میاد که فشار اینقدر براش مهم باشه خلاصه ما هم پشت گوش انداختیم و چیزی نگفتیم تا اینکه تو همین لحظات خانمی باردار که کمی چاق به نظر میرسید و به زور پله هارو پشت سر گذاشته بود و قطرات عرق روی صورتش نقش بسته بود وارد اتاق شد. تو چنین شرایطی همه ی کارهارو ما انجام میدادیم چرا که ترم ۸ بودیمو چند وقت دیگه از پرسنل می شدیم. من پرونده ی این خانمو درآوردمو و دوستمم مراقبت هایی که برای یک مادر باردار انجام میدادیم رو انجام داد از جمله کنترل فشار رو به خصوص در این خانم که با توجه به اطلاعاتی که در پرونده اش نوشته بود جزو خانم های پرخطر محسوب میشد و کنترل فشار خیلی براش مهم بود چرا که هر لحظه با افزایش فشار

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

خون میتونست به سمت پره اکلمسی شدید پیش بره و خودش بی اطلاع باشد. با کنترل فشار این خانم باردار منو دوستم با وجود اینکه میدونستیم فشارسنج مشکل داره و این خانم شرایطش خاص است چیزی به زبان نیاوردیم و یه فشار نرمال حدسی رو برای این خانم در پرونده ثبت کردیم و خانم با خیال اینکه این تعریق و سرگیجه اش ربطی به فشارش ندارد و مشکلی ندارد اتاق رو ترک کردن... هرگز نباید با جون یه انسان شوخی کرد و مادر باردار و که یک عضو مهم در جامعه ی انسانیست رو همیشه جدی بگیرم. و بدی این تجربه هم این بود که تا آخر عمر عذاب وجدان این سکوت کردن با من باقی خواهد ماند.

به جای ۲ قطره ۵ بار قطره ریختم! اما هیچکدام وارد دهان نشد

زمانیکه در مرکز بهداشت ... بودیم کارهای واکسیناسیون را فعالانه انجام میدادیم. از ام. ام. آر گرفته تا هپاتیت و پولیو خوراکی. روزهای آخر دیگر مسئول واکسیناسیون بالای سر ما نمی ایستاد و نظارت نمی کرد بلکه تنها به این کار می پرداختیم هم به ما اعتماد کرده بود و هم اینکه خودمان کاملا مهارت لازم را کسب کرده بودیم.

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

روزی یک مادر برای پایش رشد بچه ۶ماهش را آورد بعد از اینکه کارهای پرونده اش را انجام دادم برای دادن تنجام کارهای واکسیناسیون مادر و بچه را به اتاق مخصوص بردم. مادر بچه اظهار می داشت که توانایی دیدن اینکه بچم آمپول می خورد و جیغ می کشد را ندارم و نگاه نمی کنم. من هم یکی از همکلاسی هایم را به کمک فراخواندم. بچه بسیار پرحرکتی بود و اصلا آرام نبود. موقعی که خواستم دو قطره در دهانش بریزم اصلا دهان خود را باز نمیکرد هرچه فشار وارد می کردم فایده نداشت سر خود را تکان می داد و نمی گذاشت ۵ بار قطره ریختم اما هیچ کدام وارد دهانش نشد و همه به گوشه لبش ریخت. دوستم گفت بسه دیگه ریخته بهش گفتم که نه فکر نکنم اما او من را متقاعد کرد. چون تمرکز بهم ریخت واکسن های بچه را هم خوب نزد دستم لرزید و خیلی گریه کرد تقریبا مطمئن بودم که بچه هیچ قطره فلج اطفالی نگرفته اگه مشکلی برایش پیش میومد مقصر اصلی من بودم. خطای مهمی بود چون به سلامت یک انسان خطر زیادی وارد شد.

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

این خطا یک خطای رایج در مرکز بهداشت است و حتما باید به دانشجویان در این زمینه تذکر داده بشود و حتما مریبان باید به این کار نظارت داشته باشند.

قد و وزن کودک ۶ ماهه را در پرونده کودک ۲ ماهه نوشتیم!

خانه بهداشت خیلی شلوغ شده بود و هر کدام از ما مشغول کاری بودیم. من که تازه پرونده یکی از مراجعین رو کامل کرده بودم همکلاسیم گفت که اگه سرت خلوته این پرونده رو هم به کارش رسیدگی کن. منم رفتم تا پرونده رو از روی میز که انو از کشو بیرون آورده بود گرفتم و به خانومی که یه بچه حدودا شش ماهه تو بغلش بود و اونجا ایستاده بود گفتم بچشو بیاره تا قد و وزن و دور سرشو اندازه بگیرم. بعد از اندازه گیری داخل پرونده اعداد را وارد کردم. مادرش پرسید وضعیت رشد بچه اش چطوره. منم یه نگاه که به وزن قبلیش انداختم با تعجب جواب دادم ماشااا... خیلی خوب رشد کرده، خوب که چی بگم اضافه وزن هم داره. در همین حین که من داشتم از نحوه تغذیه و چیزای دیگه از مادرش میپرسیدم، یهو صدای همکلاسیم به گوش خورد که میگفت خانم رستمی کیه؟ که با تعجب دیدم اون

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

خانوم که جلو روم بود جواب داد بله منم. تازه من فهمیده بودم که این پرونده مربوط به این خانوم نیست. بلکه مال خانومیه که اون گوشه نشسته بود و یه بچه دو ماهه دستشه. حالا فهمیده بودم که این بچه که من قد و وزنشو اندازه گرفتم اضافه وزن نداره بلکه پرونده مال یه بچه دو ماهه بوده.

خلاصه این سوتی رو خیلی ماهرانه بدون اینکه کسی متوجه بشه (حتی خانوم رستمی، مادر بچه) جم و جور کردم و اون عددهارو هم به پرونده مربوط به خودش منتقل کردم. از اون به بعد اولین کاری که می‌کردم پرونده رو باز می‌کردم و اسم مادر بچه رو می‌پرسیدم تا دیگه همچین اشتباهی پیش نیاد.

محل سگ گزیدگی را با بتادین شستشو دادم!

روز دوشنبه کارآموزی عرصه بهداشت در خانه بهداشت روستا بوم ساعت تقریباً ۱۰ بود که پسری نوجوانی به همراه پدرش لنگان لنگان به خانه بهداشت آمد. سریع از جایمان بلند شدیم و مشکل را جویا شدیم که به علت سگ گزیدگی آمده بود. آقای... به مصدوم گفت که روی صندلی بنشیند تا محل سگ گزیدگی را شستشو دهیم. از من

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

خواست که محل زخم را شستشو دهم و خودش رفت که فرم ارجاع سگ گزیدگی را پر کند و سریعاً مورد را به مرکز بهداشت شهرستان کلاله بفرستد تا واکسن هاری را دریافت کند. من سریعاً دست به کار شدم و وسایل شستشو را آماده کرده و با بتادین و سرم شستشو شروع به شستشوی زخم کردم؛ مشغول شستشو بودم که آقای ... کارهای مربوط به فرم ارجاع را تمام کرده و نزد من آمد تا به من کمک کند. وقتی دید که من با بتادین مشغول شستشوی محل زخم هستم از من پرسید: آقای... چیکار میکنی؟! گفتم: محل زخم را شستشو می دهم. گفت نیازی نبود که با بتادین شستشو بدهی و سپس از من خواست تا با آب و صابون فرآوان زخم را شستشو دهم و گفت در پایان نیازی به پاستیل کردن نیست، من هم همینکار را کردم و پس از اتمام کار شستشوی زخم، واکسن کزاز را تزریق کرده و سپس از پدرش خواستیم که سریعاً پسرش را به بخش هاری مرکز بهداشتی درمانی شهرستان ببرد تا واکسن هاری را دریافت کند. بعد از اینکه خانه بهداشت خلوت شد آقای ... به من گفت که در کسانی که دچار سگ گزیدگی یا گزیدگی حیوانات جنگلی یا ... (حیوان گزیدگی) می شوند

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

برای شستشو نباید از بتادین استفاده کرد و محل زخم را نباید پانسمان کرد و باید محل زخم باز باشد. چون اولین بارم بود باید منتظر می ماندم تا بهورز خودش برای شستشو دادن بیاید و من کمکش کنم، یا اینکه قبل از انجام کار از بهورز نحوه کار را پیرسم.

از مادر در مورد تب داشتن یا بیمار بودن کودک سوال نکردم

صبح با سردرد بدی از خواب بیدار شدم. شب قبل به علت شلوغ بودن اتاق دیر خوابیده بودم و صبح هم با سردرد ناشی از بد خوابی بیدار شدم. کاملاً بی حوصله بودم. ساعت ۸ که در مرکز بهداشت حاضر شدیم، از شدت سردرد قرص مسکنی خوردم و چون مراجعه کننده نبود، مشغول خوردن چای بودم. ساعت تقریباً ۱۰ صبح بود که خانمی با کودکش برای مراقبت و نوبت واکسن ۶ ماهگی مراجعه کرد. من به دلیل سردردی که داشتم، خیلی سریع پرونده کودک را آورده و کارهای مراقبتی آن را انجام دادم و از دادن آموزش های لازم به مادر هم صرف نظر کردم. نوبت واکسن کودک رسید. خانم ... که از کار دانشجویان این دوره مطمئن بود از مادر هیچ سوالی نپرسید و کودک

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

را به اتاق واکسن بردیم. من قبل دادن اولین واکسن، OPV به کودک تازه به یادآوردم که از مادر درمورد تب داشتن یا بیماربودن کودک سوال نکرده ام. بعد از آن متوجه شدم که کودک از ۲ روز قبل تب ۳ درجه داشته و من نباید واکسن را به کودک می دادم. به همین دلیل از تزریق واکسن هپاتیت و ثلاث خودداری کرده و به مادر گفتم که هفته بعد و در صورت نداشتن تب کودک برای تزریق واکسن های باقی مانده مراجعه کند. در پایان هم در مورد تب کودک آموزش های لازم را به مادر دادم و به خاطر سپردم که نباید به دلایل شخصی و بی حوصلگی در وظیفه ای که دارم کوتاهی کنم و به سادگی از کنار آن بگذرم.

شرح حال ناقص و خطر تزریق واکسن به کودکی با سابقه تشنج

اکثر روزهای سه شنبه خیلی شلوغ و مراجعه کننده زیاد است. مادری با فرزند خود که ۲ ماهه بود برای دریافت واکسن مراجعه کرده بود پس از اندازه گیری قد و وزن و دور سر و رسم نمودار رشد و تکامل و پرسیدن سوال های رشد و تکامل و تکمیل فرم مراقبت مادر رو به ما گفت که من چند لحظه می روم پیش پزشک تا برایم آزمایش بنویسد تا شما واکسن را بنزید من می رسم من رفتم اتاق واکسن و پس از

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

اینکه اسم مشخصات شیرخوار در دفتر تزریق واکسن ها وارد کردم پرسنل مسئول تزریق واکسن آمد و گفت که واکسن ها را آماده کن تا مادر از طبقه پایین بیاید واکسن هارا آماده کردیم و قطره فلج اطفال و واکسن هپاتیت B را برای شیر خوار را اجرا کردیم و در همین زمان مادر وارد اطاق شد و از او پرسیدم که کودک او تا کنون دچار تشنج شده است یا نه که مادر جواب داد که دو هفته قبل بعد از تب شدید تشنج کرده و بستری بوده است و خانم مسئول رو به من گفت که واکسن را دور بیاندازم و تزریق نکنم و رو به او گفت که خدارو شکر که واکسن نزدیم مگر از مادر هنگام پر کردن فرم مراقبت سوال نکرده بودی؟ از این به بعد تا شرح حال کامل نگرفتی شیر خوار را برای واکسن به این اتاق نفرست .

عوامل ایجاد کننده : روز شلوعی بود و همه پرسنل خسته شده بودیم و آخرای شیفت بود و انرژی نداشتم و همین که آخرین مراجعه کننده بودو می خواستم سریع کار مدد جو راه بیافتد و منم به کارای دیگه خودم برسم.

عجله مادر برای نوشتن آزمایش در دفترچه و سپردن شیر خوار به ما و صبر نکردن ما برای اینکه تا مادر بیاید بعد واکسن ها شروع کنیم .

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

بعد ماجرا : به مادر توضیح دادم که برای مراجعه بعدی واکسن صبح اول وقت مراجعه کنم و هر مشکلی که در طول این مدت که به مرکز مراجعه نکرده مثل سرماخوردگی تب و تشنج و شیر نخوردن و اسهال و... را به مسئولین بهداشت اطلاع دهد تا دو روز با خودم فکر می کردم که اگر ما واکسن ثلاث را برای شیر خوار تزریق می کردیم و برای شیر خوار مشکلی پیش می آمد جوابگو چه کسی بود و شرمنده مادر و شیر خوار می شدیم و اتفاقاتی که در پی این ماجرا رخ می داد فکر من را مشغول کرده بود و به خودم گوش زد می کردم که تا مادر پیش شیر خوار خود نباشد و همه شرح حال و تاریخچه کامل از شیر خوار را نگرفته ام شروع به تزریق واکسن نکنم .

مادر را با توضیحاتم سر در گم کردم

کارورزی در خانه بهداشت بود. مراجعه کننده خانم شیردهی بود که نوزاد خود را برای کنترل یک ماهگی شیرخوار آورده بود. از مادر در مورد پیشگیری که انتخاب کرده است سوال کردم که گفت قرار است از طبیعی استفاده کنم اما من به وی پیشنهاد قرص دوران شیردهی را دادم که پس از قبول این روش قرص را آوردم و شروع کردم به

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

توضیح روش استفاده از قرص پیشگیری و پس از انجام توضیحات به وی پرسنل پرسید که قرص را چگونه استفاده می‌کند که خانم جواب وی را گفت وقتی که من پریود شدم قرص را شروع می‌کنم اما پرسنل گفت که نه بعد از روز چهارم بعد زایمان قرص را باید شروع کند و در یک هفته اول باید از روش مکانیکی هم استفاده کنند و بسته بعدی را بدون فاصله شروع کند. پرسنل مرکز به من گفت که چگونه به وی توضیح دادم و گفت که قبل از توضیح باید در مورد دستورالعمل مرکز از وی سوال می‌کردم و بعد به مراجعه کننده توضیح می‌دادم که اینطور سردرگم نشود.

عوامل ایجاد کننده: امروز صبح دیر از خواب بلند شدم صبحانه هم نخوردم و هرچی منتظر ماشین شدم که با تاکسی به مرکز بروم گیرم نیامد و خیلی ناراحت شده بودم برای همین از خوابگاه تا مرکز بهداشت را پیداه رفتم وقتی هم که رسیدم هم پاهام خسته شده بود و همین که حسابی داشتم ضعف می‌کردم و بی حال بودم و همین که هنوز روتین مرکز بهداشت آشنا نشده بودم که وقتی یک خانم برای پیشگیری راهنمایی می‌خواهد چگونه و بر اساس چه منبعی به وی توضیح می‌دادند.

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

بعد ماجرا : به خانم توضیح دادم که داخل کتاب ما نوشته که پس از قاعده شدن شروع شود اما در دستورالعمل استفاده از قرص نوشته است که بعد از ۴۰ روز شروع کند و من چون هنوز به روتین آشنا نشدم به شما این را گفتم و البته فرقی با هم ندارد و با خودم فکر کردم که اگر موقع توضیح دادن من کسی متوجه اشتباه من نمی شد و خانم می رفت و ناخواسته باردار می شد چه حق الناسی گردن من بود و چطور باید جوابگو می شدم و خیلی خدارو شکر کردم که متوجه اشتباهم شدم و از او خواستم که همیشه مراقب من باشد.

به مادری که میگردن داشت قرص اشتباه تجویز کردم

روز دوشنبه بود و همراه آقای ... در مرکز بهداشت مشغول انجام کارهای مراجعین بودیم. اواخر وقت بود که خانمی مراجعه کرد و درخواست قرص پیشگیری کرد و آقای سقر هم از من خواست تا به درخواست خانم رسیدگی کنم. من هم چون عجله داشتم بدون اینکه سوالی از خانم بپرسم و به گمان اینکه قبلا هم از قرص استفاده می کند یک بسته قرص LD در اختیارش گذاشتم و فقط نحوه ی مصرف را توضیح داده سپس خداحافظی کرده و رفتم. فردای آن روز وقتی به

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

خانه بهداشت رفتم دوباره همان خانم مراجعه کرد و گفت: دیشب تقریباً ۲ ساعت پس از مصرف قرص درد سرم شروع شد و از شدت درد اصلاً نتونستم بخوابم. آقای ... هم به نگاهی به من انداخت و فرم پیشگیری از بارداری خانم را باز کرد و با سوال معلوم شد که میگرن دارد و قبلاً هم از کاندوم استفاده می کرده. بعد آقای ... به خانم گفت افرادی که میگرن دارن نمی تونن از این قرص استفاده کنن چون باعث تشدید میگرن میشه و سپس او را برای انجام مشاوره به پزشک متخصص ارجاع داد.

واقعا خجالت کشیدم و اصلاً نتونستم جلوی خانم سرمو بلند کنم چون بدون توجه به وضعیت مراجعه کننده کار اشتباهی انجام داده بودم.

خطا در آماده کردن واکسن MMR

واکسن MMR داخلش خلاء وجود دارد و دارای وکیوم می باشد. حساس به دما و ضربه می است. واکسن پنج دوزی MMR با دو نیم سی سی آب مقطر حل می شود و نحوه حل کردن آن طوری است که سرنگ حاوی آب مقطر برای حل کردن واکسن طوری وارد ویال کنیم که آب مقطر قطره قطره و آرام وارد شود و مستقیم به محتویات

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

ویال برخورد نکند. بلکه به دیواره برخورد کند چون باعث کشته شدن ویروس ضعیف شده می شود، در نتیجه باعث ایجاد ایمنی در بدن نمی شود. اشتباه من این بود که در زمان حل کردن واکسن آب مقطر را با سرعت زیاد و آن هم مستقیماً روی محتویات ویال ریختم. وقتی یکی از پرسنل مرا به اشتباهم متوجه کرد احساس بدی داشتم از کارم شرمنده شدم و تصمیم گرفتم دیگر در مورد هرکاری قبلش اطلاعات کافی به دست بیارم و بعد آن را انجام دهم.

اطلاعات کودک ۱۲ ماهه را در ستون ۹ ماهه وارد کردم

امروز مراجعه کننده ای با کودک یک ساله به مرکز بهداشت برای بررسی رشد و تکامل و تزریق واکسن مراجعه کرده بود من وزن، قد و دور سر کودک را گرفته و وارد پرونده کردم بعد از دوستم خواست واکسن بزند و از من خواست جدول واکسیناسیون داخل پرونده را پر کنم و من آنجا فهمیدم اشتباه پرکردم چون مادر کودک را برای مراقبت های ۹ ماهه نیاورده بود و ستون ۹ ماهه خالی بود و من به اشتباه اطلاعات مربوط به یک سالگی را در ستون ۹ ماهگی نوشته بودم.

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

قرص را اشتباه دادم

یک مراجعه کننده با نوزاد ۴۷ روزه برای مراقبت ۴۵-۳۰ روزه‌گی (البته با کمی تاخیر) به مرکز بهداشت مراجعه کرده بودند و من بعد از اینکه کارهای مربوط به نوزاد را انجام دادم برای پیشگیری از بارداری به مادر نوزاد قرص لاینسترویل دادم که خانم... گفتند اشتباه کردی چون هفت روز از ۴۰ روزه‌گی گذشته و باید از مادر نوزاد پیرسی در این هفت روز نزدیکی داشته یا نه وقتی پرسیدم مادر نوزاد گفت دیشب نزدیکی داشته و ما به جای قرص لاینسترویل هشت قرص (قرص سفید تری فازیک) به مادر دادیم که ۴ تا راهمون موقع مصرف کند و ۴ تای بعدی را ۱۲ ساعت بعد و بعد از اینکه (بعد از چند روز) عادت ماهانه شد (یعنی وقتی مطمئن شدیم که مادر حامله نشده) قرص لاینسترویل را برای مادر شروع کنیم.

به مادر باردار پرخطر تاریخ مراجعه را اشتباهی گفتم!

خانم بارداری با حاملگی ۲۵ هفته برای کنترل آمده بود و پس ۱۵ دقیقه استراحت نوبت وی شد و من پس از پرکردن پرونده و

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

دادن آموزش در مورد مصرف قرص آهن و رژیم غذایی زنان باردار تاریخ مراجعه بعدی را اشتباه حساب کردم و پس از تکمیل پرونده مامای مربوطه برای چک کردن پرونده آمد و به من گفت: تاریخ مراجعه بعدی را به او گفتم؟ من هم گفتم بله، بعد متوجه شد که اشتباه گفتم چون مادر جزو موارد پر خطر بود (به علت حاملگی دوقلویی) به جای اینکه بگویم دو هفته بعد برای کنترل بارداریش مراجعه کند گفتم یک ماه دیگر بیاید و من به علت اینکه نمیدانستم و ماما هم از قبل به من چیزی نگفته بود که بارداری های پرخطر طبق روتین افراد کم خطر مراجعه نمی کنند بلکه باید طی ۲۸ هفته هر دو هفته برای کنترل مراجعه کنند.

اندازه گیری قد از فرق سر تا نوک پا!

روز اول عرصه ی بهداشت، مادری کودک ۴ ماهه اش را برای واکسن و پایش رشد به مرکز آورد و من پس از گذاشتن کودک در حالت خوابیده به پشت روی جایگاه اندازه گیری در هنگام اندازه گیری قد کودک نوار متر را تا انتهای نوک انگشتان پای او بردم و بعد اندازه گرفتم و پس از قرائت اندازه قد کودک بهورزی که داشت آن را وارد پرونده می کرد کمی درنگ کرد و پرسید درست اندازه گرفتمی؟

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

من هم گفتم بله، بعد خودش آمد و گفت باید متر را تا انتهای پاشنه پا اندازه بگیري نه تا نوک انگشت پا،

واکسن سه گانه و OPV هپاتیت را گذاشتم روی آیس بگ

مرکز بهداشت امام رضا: مادری کودک ۶ ماهه اش را برای واکسیناسیون به مرکز آورد و من به همراه یکی از پرسنل به اتاق تزریقات رفتم، از آنجایی که به دانشجوی ترم ۸ پرستاری اجازه واکسن زدن را نمی دهند به من گفت واکسن های ۶ ماهگی را از یخچال بیرون بیاور و من واکسن سه گانه و OPV هپاتیت را گذاشتم روی آیس بگ، بعد از اتمام کار من دوباره واکسن ها را داخل یخچال گذاشتم اما از آنجایی که فکرم مشغول نزدن واکسن بود، جای واکسن ها را اشتباهی گذاشتم یعنی واکسن هپاتیت و سه گانه را در طبقه میانی بگذارم آن ها را در طبقه فوقانی گذاشتم و بعد چند دقیقه که کودک دیگری آورده شد خود پرسنل متوجه شد که جای واکسن را اشتباه گذاشتم و به من گفت و من هم پی به خطایم بردم و سعی کردم حواس خود را بیشتر جمع کنم تا دیگر تکرار نشود.

این پرونده برگه معاینه دندان ندارد

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

تا ساعت ۱۰ مراجعه کننده زیادی نداشتیم اما بعد از آن به یکباره شلوغ شد. درضمن یکی از پرسنل برای بازدید از مدرسه و یکی هم به مرخصی ساعتی رفته بود. یک پسر بچه ۴ ساله برای کنترل با مادرش آمده بود. کنترل را انجام دادم و آموزش های لازم را دادم ولی چون دندانش پوسیده بود او را با پرونده به دندان پزشک ارجاع دادم چند دقیقه بعد با پرونده برگشت، فکر کردم کارش تمام شده است اما مادر گفت که دندان پزشک معاینه نکرده و یک یادداشت برای شما فرستاده است که داخل پرونده است. پرونده را باز کردم متن یادداشت از این قرار بود "لطفا برگه معاینه دندان را پر کنید و در پرونده قرار دهید"

حین خواندن یادداشت احساس خجالت بهم دست داشت و البته تصور اینکه مادر بچه ، دندان پزشک و پرسنل چه فکری در باره من می کردند بیشتر شرمنده می شدم، لابد با خودشان می گفتند که این دانشجوی اصلا کار بلد نیست

نمی دانستم که قطره چکان سر دارد

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

روز سوم کارآموزی بود بعد از ورود به مرکز خودم را معرفی کردم به دلیل اینکه در کارآموزی قبلی در این مرکز کار کرده بودم تقریباً قیاقه پرسنل برایم آشنا بود اما اسمش را فراموش کرده بودم به من گفتند که به اتاق واکسیناسیون بروم و به مسئول آنجا کمک کنم . مادر با بچه ۴ ماهه اش برای پایش و زدن واکسن آمدن، کار پایش تمام شد و به اتاق واکسیناسیون آمد. از مادر بچه از احوال بچه سوال کردم که بیمار نبود و آنتی بیوتیک هم مصرف نمی کرد و در سری قبل حساسیتی به واکسن نشان نداده بود. کارت واکسیناسیون را گرفتم و در دفتر و کارت واکسن، واکسن های دریافتی را نوشتم و بعد به مادر آموزش های لازم را دادم. واکسن های ۴ ماهگی را از یخچال در آوردم (سه گانه و فلج اطفال) و خانم قدمگاهی را صدا کردم تا واکسن را بزند و خواستم که قطره فلج اطفال را من در دهان بچه بریزم که قبول کردند، قبلاً قطره فلج اطفال را دیده بودم و حتی طریق ریختن قطره را از دست پرسنل دیده بودم ولی نمی دانستم که قطره چکان سر دارد هرچه سعی می کردم و فشار می دادم قطره نمی چکید ، بعداً متوجه شدم که سر ظرف قطره را برداشتم. سرش را برداشتم و قطره را چکاندم ولی کسی متوجه نشد. با خودم گفتم اگر سر قطره چکان در

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

گلو بچه گیر می کرد و یا خدایی نکرده آسپیره می کرد چه باید می کردم مادرش و پرسنل چه برخوردی با من می کردند. فکر کردن به این موضوع آزارم می داد خیلی ترسیده بودم ولی خدا را شکر کردم که اتفاقی نیفتاد. درسی که از این ماجرا گرفتم این بود که برای انجام هر کاری حتی ساده ترین کار آنرا کاملا در ذهنم و یا با دیگران تمرین کنم و همیشه مشاهده گر دقیقی باشم. اگر قبلا حین کار کردن پرسنل با دقت نگاه می کردم متوجه می شدم که سرش را بر می دارند.

باید رشد و تکامل را برای فرزند اول پر می کردم نه فرزند دوم

مادری ۲ فرزند داشت یکی ۱۸ ماهه و دیگری ۴ ماهه بود و فرزند ۱۸ ماهه خود را برای کنترل و واکسیناسیون به مرکز بهداشت آورد. من پرونده خانوارش را باز کردم و رشد و تکامل را برای بچه ۴ ماهه پر می کردم در حالی که مادر، بچه ۱۸ ماهه خود را برای کنترل آورده بود در هنگام وارد کردن وزن کودک متوجه شدم که وزنش نسبت به کنترل قبلی افزایش چشمگیری داشته است و همان موقع فهمیدم که این فرزند ۱۸ ماهه است و باید رشد و تکامل را برای فرزند اولش پر می کردم نه فرزند دومش.

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

قبل از خوراندن قطره فلج اطفال از اسهال کودک سوال نکردم

به خانه بهداشت رسیدم، بهورز خانه بهداشت نیز همزمان با من رسید. تا ساعت ۹ مراجعه کنندگان زیادی نداشتیم. بعد از ساعت ۹ چند کودک را برای تزریق واکسن آن به همراه مادرشان به خانه بهداشت مراجعه کردند. من که اجازه تزریق واکسن نداشتم، تنها قطره فلج اطفال را زیر زبان کودکان می چکاندم. یکی از مراجعه کنندگان شیرخواری ۶ ماهه بود که من قطره را زیر زبانش چکاندم. در همین هنگام بهورز خانه بهداشت به من گفت که آیا چیزی در مورد اسهال کودک پرسیده ام یا نه، بلافاصله متوجه اشتباهم شدم و این سوال را از مادر شیرخوار پرسیدم. خوشبختانه شیرخوار این مشکل را نداشت.

به جای آمپول سه ماهه، آمپول یک ماهه سرنگ کشیدم

مطابق سایر هفته ها صبح به خانه بهداشت روستایی رفتم. در ابتدای صبح چون مراجعه کننده ای نبود من خودم را با پمفلت ها و کتابچه های آموزشی آنجا مشغول کردم. نزدیک ساعت ۱۰ بود که خانمی وارد مرکز شد و گفت که نوبت تزریق مجدد آمپول سه ماهه

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

اش است. من که تا حالا این آمپول رو تزریق نکرده بودم گفتم که من انجام میدم. بهورز گفت باشه یه آمپول سه ماهه از استوک داروها بیار. من هم که فقط به فکر تزریق بودم بدون توجه به سه ماهه یا یه ماهه بودن آمپول، یه آمپول از استوک برداشتم و تو سرنگ کشیدم. بعد از کشیدن، اتفاقی چشمم به بروشور داخل دارو افتاد. تازه فهمیدم چه اشتباهی کردم. آری من بدون توجه به جای آمپول سه ماهه، آمپول یه ماهه تو سرنگ کشیده بودم. نه اینکه واقعا اسم و تفاوتشونو نمی دونستم بلکه از روی بی دقتی و عجله اون لحظه اصلا به اسمش نگاه نکردم. استرس گرفتم روم نمی شد به بهورز بگم خلاصه با کلی استرس بهورز صدا کردم و موضوع بهش گفتم. بهورز با خونسردی گفت باشه اشکالی نداره، سه روز پیش یه خانومی قرار بود آمپول یه ماهه بزنه که نداشتیم الان بهش زنگ می زنم ببینیم میتونه بزنه یا نه که بالاخره بیست دقیقه بعد از تماس اون خانوم اومد و برایش آمپول یه ماهه تزریق شد. نمیدونستم حتی چه جوری به بهورز بگم. احساس میکردم با کار من، اعتمادشون نسبت به همه دانشجویان از بین میره. خودمم مونده بودم چرا همچین اشتباهی کرده بودم شاید واسه این بود که اولین بارم بود که میخواستم آمپول تزریق کنم.

استفاده از پد آلوده برای تزریق آمپول

در مرکز بهداشت شیفت صبح بودم در اتاق واکسیناسیون نشسته بودم که خانمی برای تزریق آمپول سه ماهه امد خانم ... از من خواست که امپول را تزریق کنم تا حالا آمپول دپومدروکسی پروژسترون ندیده بودم رفتم درب کولمن را برداشتم نوشته بود با ۱,۵ سی سی آب مقطر حل شود آمپول را داخل سرنگ کشیدم و ناحیه تزریق را با الکل ضد عفونی کردم و اصلا حواسم نبوده که پد را روی میز گذاشته بودم بعد از اتمام کار می خواستم پد را روی ناحیه بگذارم که دستم خورد پد به زمین افتاد سریع برداشتم و روی ناحیه گذاشتم خانم ... که من را از دور نگاه می کردن صدام زد و گفت می دونی اشتباه کردی گفتم چی شده مگه؟ جواب داد اول اینکه پد را روی میز گذاشتی و ایا فکر نکردی که الوده می شه و دوم روی زمین افتاد و تو باز هم ان را استفاده کردی از این به بعد سعی کن حواست و جمع کنی تو دیگه پرستار شدی .

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

متوجه می شوم که هنوز کامل مسلط نیستم و باید برای هر کاری مطالعه کنم و نتونستم پروسه به اون کوچیکی رو درست و صحیح انجام دهم

دست هایم را قبل از خونگیری نشستم

در مرکز بهداشت برای نوزادانی که تازه متولد شدن و برای تشکیل پرونده اومدن آزمایش غربالگری وضعیت تیروئید انجام میشه. اون روز یک نوزاد همین موقعیت رو داشت و من رفتم برای انجام آزمایش. شیوه کار به این صورت که از قسمت خارجی پاشنه پا با زدن ضربه نیدل ، خون رو روی نوار تست که چهار محل خونگیری داره میگیرن. پای نوزاد رو گرفتم و خیلی معمولی ضد عفونی اش کردم. و میخوام نیدل رو وارد پاشنه کنم که.....

پرسنل مرکز اجازه این کار رو بهم نداد!!! از خودم پرسیدم دلیلش چی می تونه باشه و منتظر شدم تا ببینم چرا پرسنل اجازه این کارو بهم نداد. و خودش اومد و دست بکار شد و همون کار رو انجام داد و تست رو گرفت.

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

بعد که مادر و نوزادش رفتند ازش پرسیدم دلیل این کارتون چی بود؟ بهم گفت اولاً که دستات رو نشسته بودی !! دوماً که نحوه ضدعفونی کردن ناحیه پاشنه پا رو خیلی ساده انجام دادی. تازه دیدم راست میگه و این موضوع که رعایت بهداشت در برخورد با نوزادان از اهمیت فوق العاده ای برخورداره یادم اومد، و با خودم گفتم واقعا خوب شد که اجازه چنین کاری رو بهم ندادن. احساس خوبی داشتم که نگذاشتن تست رو انجام بدم چون واقعا شانس انتقال عفونت بالا بود.

حواسم به پیامک هام بود پرونده را اشتباه پر کردم

امروز از اون روزهایی بود که مراجعه کننده زیاد نداشتیم. پرسنل مرکز بهداشت نیز بیرون نشسته بودند و باهم صحبت می کردند. من نیز با گوشیم ور می رفتم تا اینکه مادری با کودک ۴ ساله اش آمد ، و از آن جهت که ما در کنترل قد و وزن و پر کردن پرونده استاد شده بودیم ، پرسنل حتی نگاهی به اتاق نکردند که ما چه می کنیم! دوستم شماره خانوار را خواند و من سراغ فایل ها رفتم تا پرونده را دریاورم ولی به خاطر اینکه تمام ذهنم به پیام هایم بود اشتباهی پرونده دیگری

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

را درآوردم و به دوستم دادم تا پرش کند و او نیز توجهی به اسم کوچک و صاحب پرونده نکرده بود و این چنین شد که پرونده را پرکردیم و بستیم و بعد از چند دقیقه که مراجعه کننده رفته بود و دوستم مشخصات اون پرونده را نگاه می کرد متوجه شد که پرونده مال کس دیگری بوده و اصلا این خانوار فرزند ۴ ساله ندارد! بهم گفت همش تقصیر توبود و تو پرونده را اشتباهی در آوردی و منم بهش گفتم تو باید اسمشونو می پرسیدی و نباید به من اعتماد می کردی و خودت که دیدی حواسم به گوشیم بود ، خلاصه داشتیم همدیگر را متهم می کردیم تا اینکه دوستم پیشنهاد داد تا چیزهایی که پرکردیم را پاک کنیم و پرونده رو بزاریم سر جاش !! یکم فکر کردم بعد گفتم چرا اینکارو بکنیم من میرم و میگم که چکار کردیم و بعد رفتم و قضیه رو به پرسنل گفتم و از خجالت سرخ شده بودم ، بهم گفت حتما پرونده ها پس و پیش شده و گفت پرونده های دیگر را نیز در آن فایل نگاه کنم ولی هیچکدومشون نبود انگار من خودم سر خود سر یک فایل رفته بودم و پرونده رو خارج کرده بودم تا پرش کنم و مهم نباشد برای کدام خانواره!!

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

مکمل های ویتامینی را به مادر ندادم!

دومین روز از کارآموزی بهداشت شروع شده بود. زمان لازم بود تا تمام نکاتی که در طی کارورزی بهداشت در ترم ۵ گذرانیدیم، به یادمان بیاید. در ابتدا سرعت پر کردن پرونده ها و پرسیدن سوالات لازم از مادر کودک خیلی پایین بود که این مسئله در هفته های بعد به طور کامل حل شد و توانایی و سرعت ما خیلی بالا رفت.

در این مرکزسه دانشجوی خانم بودیم، با هم هماهنگ کردیم و به نوبت پاسخگوی هر فردی که مراجعه می کرد، بودیم. نوبت به من رسید، یک مادر به همراه دختر و نوه ی ۱۵ روزه اش به مرکز مراجعه کردند، پرونده را بیرون کشیدم، قد، وزن و دور سر کودک را اندازه گرفتم، سوالات مربوط به رشد و تکامل، نحوه ی شیر دادن و... را از مادر نوزاد پرسیدم، پرونده را پر کردم اما متاسفانه فراموش کرده بودم که مکمل آ- د را به مادر نوزاد بدهم و در این خصوص برای او آموزش لازم را بیان کنم. بعد از اتمام پایش مادر به همراه دختر و نوه اش از مرکز خارج شد. برای آرامش خیال خودم مجدداً از اول تا آخر پرونده را بررسی کردم تا چیزی از قلم نیافتاده باشد. وقتی به قسمت مکمل ها رسیدم بهت و حیرت وجودم را فرا گرفت: وای خدای من

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

مکمل ها را به مادر ندادم! حالا چه باید کرد؟ چه اشتباهی! نمی دانستم در آن لحظه چه تصمیمی بگیرم، به داخل سالن و حیاط مرکز رفتم تا شاید آنها نرفته باشند. اما دیر شده بود و در داخل سالن به غیر از مراجعه کننده های جدید کسی دیگری نبود.

ترس تمام وجودم را پر کرده بود! خدای من کوتاهی بزرگی از سمت من به آن طفل وارد شده! این مکمل ها در رشد و تکامل نوزاد خیلی موثر است اما حالا چه باید کرد. از طرفی چون تازه به این مرکز آمده بودم از نحوه ی برخورد کارکنان آن اطلاعی نداشتم، با خودم می گفتم اگر به کارکنان مرکز بگویم به احتمال خیلی زیاد من را سرزنش می کنند و در روزهای بعد دیگر در انجام کارها به من اعتماد نمی کنند. دیگر دست و دلم به انجام کار نمی رفت و فقط به این موضوع فکر می کردم. حدود یک ساعت گذشت. طبق برنامه ی هر هفته سه شنبه ها، در مرکز بهداشت با حضور خانم های همان منطقه برای رعایت بهتر مسائل بهداشتی جلسه ای برگزار می شد. خانم هایی که در این زمینه با مرکز همکاری می کردند یکی پس از دیگری می آمدند، بعد از گذشت چند دقیقه آن مادر که من به نوه اش مکمل را نداده بودم، وارد مرکز شد. ذوق و شوق تمام وجودم را فرا گرفت. جلو رفتم و بعد از

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

سلام از او پرسیدم شما که رفته بودید، مشکلی پیش آمده که برگشتید؟ گفت: نه دخترم، من هر هفته برای شرکت در این جلسه به این مرکز می‌آیم و الآن هم برای شرکت در این جلسه اینجا هستم: چقدر خوشحال شدم! رفتم و سریع مکمل‌ها AD را آوردم و با عرض پوزش از مادر، مکمل‌ها را به او دادم و نحوه‌ی مصرف را به او آموزش دادم.

خوبی این تجربه آن لحظه‌ی قشنگی بود که برایم فرصت جبران پیش آمد و بدی این تجربه این بود که شاید آن مادر مجدداً به این مرکز مراجعه نمی‌کرد و اشتباه من در نوع خودش بزرگ و بدون جبران باقی می‌ماند. می‌توانستم به کارکنان مرکز بگویم (حتی اگر با من برخورد خوبی نداشته باشند) و آنها نیز با آن خانم تماس گرفته تا دوباره جهت دریافت مکمل به مرکز مراجعه کند.

راهنمایی اشتباه به مادر در مصرف قرص پیشگیری

معمولاً از ساعت ۸ مراجعه‌کننده‌ها به مرکز مراجعه می‌کردند مثل هر روز مشغول بودم که مادری با بچه ۴۰ روزه پیش من آمد. در مراجعه قبلی (۳۰ روزگی) به او گفته بودند که در ۴۰ روزگی برای انتخاب یک

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

روش پیشگیری مرجعه کند. من هم مثل بقیه مواقع شروع به دادن آگاهی در مورد انواع روش های پیشگیری شدم. پس از دادن آموزش هایم مادر گفت از قرص شیردهی استفاده می کردم همیشه این دفعه هم از آن استفاده کنم من هم بدون هیچ سوالی گفتم: بله می شود و برای او برگه مشاوره قرص لاینسترویل را پر کردم هنوز قرص ها را به مادر نداده بودم که پرسنل مرکز بهداشت به من گفت خودش به بچه اش شیر می دهد؟ از مادر پرسیدم مادر گفت نه شیر خشک میدهم! چون داروهای اعصاب استفاده می کنم (به صورت طولانی مدت) دکترم گفته نباید شیر خودم را بدهم. از مادر عذر خواهی کردم و به او توضیح دادم که این قرص در صورتی یک روش مطمئن برای پیشگیری است که مادر خودش به بچه شیر دهد و به او در مورد بقیه روش ها توضیح دادم و ایشان کاندوم را انتخاب کردند.

دور سر را خواندم ۱۰۹ سانتیمتر!

روزی اول کارآموزیم بهداشت جامعه ام تو مرکز بهداشت شهری بود و مسلما هنوز اون دقت نظر و تیزهوشی را نداشتیم یکی دو مراجعه کننده برای کنترل وزن و قد و دور سر انجام دادیم دیگه تموم شد یه

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

مراجعه کننده با دختر بچه اش برای کنترل قد و دور سر و ... اومد، به آقای ... گفتم که من کاراشو انجام میدم شما هم نوشتنی ها رو بنویسید وزنشو گرفتم بعد متر و انداختم دور سرش... اونم چه متر انداختنی! به جای اینکه از صفر شروع کنم به خوندن از آخر خوندم یعنی بر عکس، دور سرو خوندم ۱۰۹ همین که گفتم آقای ... به نگاه بهم کرد ولی نگرفتم دوباره گفتم ۱۰۹ مادر بچه همین که شنید گفت مگه کله ی دایناسوره؟ منم متوجه اشتباه شدم فوراً به چیزی به ذهنم رسید که کم نیارم گفتم ما از آخر میخونیم بعد منها می کنیم ... ماداره خدا رو شکر زیاد گیر نداد بعد کاری دیگشو انجام دادیمو تموم شد. من دچار یه اشتباهی شدم که حتی به نفر بیسواد هم اشتباه به این بزرگی نمیکنه

رها کردن کودک هشت ماهه و خطر سقوط

روزی اول کارآموزیم بهداشت جامعه ام تو مرکز بهداشت بود و مسلماً هنوز اون دقت نظر و تیزهوشی را نداشتیم یکی دو مراجعه کننده برای کنترل وزن و قد و دور سر داشتیم که بچه ها انجام دادند دیگه تموم شد . خانمی برای پایش فرزند ۸ ماهه خود مراجعه کرد

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

گفتم خودم میرم برای کنترل قد و وزن دور سر، بچه رو از مادرش گرفتم برای متر کردن قد، همین که کارم تموم شد برگشتم به بچه ها بگم چند سانت بود دیدم بچه داره می افته ترس تمام وجودمو گرفت یهو پریدم و بچه رو گرفتم دست و پاهام داشت از ترس میلرزید ضربان قلب نگو که فکر کنم بالای ۲۰۰ بود نمیدونستم به مادرش چی بگم خوشبختانه اتفاق خاصی نیفتاد و به خیر گذشت مادر بچه که حال و روز منو دید چیزی نگفت منم روی دیدن اونو نداشتم و ازش معذرت خواهی کردم

ملامت مادر باردار

یک روز در حالی که مانند همه ی روزهای دیگر در مرکز بهداشت ولی عصر در حال تکمیل پرونده بودم مادری باردار مراجعه کرد و من مسئولیت تکمیل پرونده ایشان را به عهده گرفتم. در حالی که با مادر وارد اتاق شدیم یکی از دوستانم هم وارد اتاق شد. پس از گرفتن وزن و فشار خون و کارهای روتین از مادر سنش را پرسیدم و وقتی او در پاسخ گفت ۴۲ ساله است من بدون توجه به اینکه دوستم هم کنارم است شروع به ملامت مادر کردم و گفتم که چرا در این سن باردار

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

شده؟ بعد از خواندن پرونده مادر متوجه شدم که این اولین تجربه ی بارداری مادر است و بارداری حاصل IVF بوده. بعد از مادر به خاطر قضاوت زودم عذر خواهی کردم.

نکته ی منفی: تا چند روز بعد از مراجعه مادر احساس عذاب وجدان داشتم که چرا در حضور دوستم و بدون اطلاع از شرایط مادر او را ملامت کردم.

نکته ی مثبت: تصمیم گرفتم تا زمانی که پرونده بیمار را نخوانده ام و هیچ گونه شرح حالی از مادر نداشتم از پیش قضاوت نکنم.

اون روز یه مادر، بچه ۲ ماهش رو آورد که پایش کنه. من پروندشو دراوردم و کارهاشو انجام دادم. بچه واکسن داشت، مادرو به اتاق واکسن راهنمایی کردم. واکسن هارو از داخل فلاکس در آوردم و به بچه زدم بعدش هم به مادر گفتم که بیاد بچه رو بغل بکنه و من به اتاق پرسنل رفتم ویادم رفت که به مادر آموزش بدم یکی از پرسنل گفت به مادر آموزش بعد از واکسن دادی گفتم نه... سریع اومدم به اتاق واکسن ولی دیدم که مادر رفته بود...

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

اگه حواسم جمع بود از همون اولی که می خواستم واکسن بزنم
آموزش رو شروع می کردم



خطایهای مراقبتی در بخش های درمانی



تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

آب مقطر جای کفلین!!!

شفت صبح بخش زنان بودم، این دومین شفتم بود. ساعت ۷ونیم در بخش به همراه خانم ایزدی در بخش حضور داشته و طبق معمول کارهای روتین بخش را انجام می دادم تا ساعت ۱۱صبح که موقع آماده کردن و دادن دارو بود. پرستار بخش داروها به خانم ... داد و گفت که داروها را بدهد و پرسید که آیا بلد است داروها را بدهد من که داشتم ماساژ رحمی انجام می دادم گفتم که بلام دارو بدهم و با هم دارو می دهم. خانم ایزدی داروهای خوراکی را در دست داشت و پرستار بخش هم رسیوری که در آن داروهای تزریقی بود را به من داد که در آن سه تا کفلین که با سرنگ ۱۰ کشیده و چند ویال کفلین. من اولین و دومین کفلین را زدم، در این حین که می خواستم سومی را بزمنم خانم ... متوجه یک اشتباه شد و به من گفت که اونایی که زدم آب مقطرند و کفلین ها حل نشده اند. بدون این که کسی بفهمد رفتم اون دوتا رو حل کردم و دوباره زدم و به مریض ها گفتم که این داروها رو دکتتر تجویز کرده و باید بزمن و اون یکی رو هم خانم ... حل

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

کرد و داد. خیلی احساس تاسف داشتم، ولی خدا را شکر که اشتباهم طوری نبود که بخواهد به بیمار صدمه بزند. چه درسی گرفتم؟ دقت، دقت، دقت. می توانستم به پرستار قضیه را بگویم، ولی به نظر من این کار جز سلب اعتماد پرستار سودی نداشت.

kcl داخل سرم

پسر بچه ی ۱۰ ماهه ای را به اورژانس آورده بودند که سرم ۳/۲ ۳/۱ با حجم ۱۰۰۰ سی سی + ۱۰ سی سی kcl دستور داشت وقتی برگه دستورات پزشک را دیدم سرم را آماده کردم kcl را داخل سرم ریختم می خواستم به بیمار وصل کنم که پرستار منو صدا زد و گفت آیا از والدینش پرسیده ام که کودک دیورز داشته یا خیر، من با خجالت گفتم نه. در این لحظه به خاطر بی دقتی خودم اعصابم خورد شد حالا شانس آورده بودم که پرستار خودش سوال کرده بود و کودک دیورز داشت پس سرم را وصل کرد. باز هم بی دقتی پشت سر هم ، خدا یا این بی دقتی ها کی تمام می شود. کی می شود که بدون این ایرادها کار کنم آیا روزی می رسد که این بی دقتی من تمام شود

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

سرم نیم لیتری و نرمال سالین

شیفت عصر بودم ساعت یک وارد بخش شدم بخش خلوت بود فقط ۴ تا مریض در بخش بود که کار چندانی نداشتند علایم حیاتی را گرفتم و سرم ها را چک کردم ساعت ۲-۴ وقت ملاقات بود بخش آرام بود اما از ساعت ۴ به بعد کلی بیمار پذیرش کردیم هر بیمار جدیدی هم که می آمد کلی کار داشت کنترل علایم حیاتی، کنترل خونریزی، بررسی رحم که سفت باشد (هر نیم ساعت) آماده کردن سرم و... تک دانشجو هم بودم.... آخر شیفت بودم که هفتمین پذیرش مان هم آمد. پرستار از من خواست که ۱۰۰۰ سی سی سرم ۱/۳ ۲/۳ با ۲۰ تا سنتو آماده کنم فکر کردم پرستار ازم خواسته سرم ۵۰۰ تایی آماده کنم سرم را باز کردم پرستار دید ولی هنوز دارو را درون سرم نریخته بودم پرستار گفت خانم دانشجو سرم هزارتایی. پس باز قفسه ی سرم ها را نگاه کردم سرم مستطیلی که ندیده و نخوانده فکر می کردم سرم هزاری و از اون بدتر نرمال سالین بود را برداشته و ۲۰ تا سنتو در آن ریخته بودم وقتی بالا تخت بیمار رفتم پرستار هم آنجا بود سرم را از دستم گرفت و گفت یعنی این سرم یک لیتری و ۱/۳ ۲/۳ است با کمال تعجب دیدم وای سرم نیم لیتری و نرمال سالین می

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

باشد باز بی دقتی کرده بودم ولی پرستار منصف بود گفت که اگر او نیز جای من بود بعد از یه روز پر کار این اشتباه را می کرد و بالاخره این شیفت پرکار نیز تموم شد... وای باز هم بی دقتی ... بی دقتی من در این شیفت ناشی از خستگی بود. خستگی زیاد احتمال خطای بالینی را خیلی بالا می برد.

پتاسیم داخل میکروست

در بدو ورود انگار همه چیز نشان می داد که شیفت پرکاری در پیش رو داریم. ساعت ۷:۳۰ صبح بود و پرسنل پرستاری مشغول صحبت با هم بودند. به وایت بردی که اسامی بیماران روی آن نوشته می شد نگاه انداختم، تمام تختها پر بودند. پرسنل برای تحویل شیفت به راه افتادند ما نیز به دنبالشان روانه شدیم. اتاق به اتاق و کودکان مثل همیشه مظلومانه روی تخت یا در آغوش مادرانشان به ما نگاه می کردند. البته بعضی ها هم چنان ترسیده بودند که به هیچ وجه ساکت نمی شدند. من و دوستم تاریخ آنژیوکت، میکروست و سرم ها را چک می کردیم. بعد از اتمام تحویل شیفت به سمت تریتمنت رفتیم، دستهایم را شستم تا سرم ها را آماده کنم. بعد از آماده کردن هر سرم را بالای سر همان مریض آویزان کردم و شروع به باز کردن رگ های

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

کودکان کردم. قطرات سرم را تنظیم کردم و دوباره به سمت ایستگاه پرستاری حرکت کردم. پرونده ی کودک ۵ ماهه ای را که به علت خونریزی داخل مغزی در بخش بستری شده بود را برداشته و شروع به مطالعه کردم. هنوز ۱۰ دقیقه نگذشته بود که پزشکان برای ویزیت صبحگاهی وارد بخش شدند، هر کدام یک پزشک را همراهی می کردیم. دستور جدید پزشک، وارد کردن در کاردکس و چک کردن کارت دارویی با دستور جدید. بعد از اتمام این کار داروهای ساعت ۱۰ را آماده کردیم و همراه یک پرستار و ترالی به سمت اتاقها رفتیم. اما چون متأسفانه از همان ابتدا تقسیم کار وجود نداشت ما نمی دانستیم که باید کدام پرستار را همراهی کنیم، پس با هر دو پرستار کار می کردیم. بخش خیلی شلوغ شده بود، پزشک با دانشجویان پزشکی اش و صحبت درباره ی بیمار و پرسش ها، گریه ی کودکان، صحبت های بلند بلند مادران و در آخر صدای پرستار که می گفت: خانم مینا داروی این تخت را دادی؟ یا اینکه این دستگاه نبولایزر ئست کیه؟ یا خانم مینا چرا سرم این مریض نرفت؟ مگر رگش رو باز نکردی؟ سرم داشت از این همه بی نظمی و سروصدا می ترکید. تا اینکه یکی دیگر از پرستاران گفت: خانم مینا این ۵ سی سی پتاسیم را داخل باکس سرم تخت ۱۰

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

بریزید. در آن لحظه یاد حرف خانم سبزی افتادم که همیشه می گفتند: دارویی که خودتان آماده کردید را بدهید و هیچ موقع بدون کارت دارویی به بیمار دارو ندهید. اما با خودم گفتم حالا تو ای این گیرو دار چه جوری این کارو انجام بدم آخه!! ... دارو را گرفته و به سمت تخت رفتم هنوز به در اتاق نرسیده صدای همان خانم بلند شد که خانم مینا این دارو هم مال تخت یازده س ، حالا که داری میری اینم ببر. همون لحظه دوستم در اتاق ایستاده بود فرصت رو غنیمت شمردم و بهش گفتم: بیا اینو بگیر بریز تو ی سرم تخت ۱۰ و زود برگشتم تا داروی تخت ۱۱ رو بیارم. تا برگشتم دوستم گفت: این چه دارویی بود دادی بهم؟ جواب دادم: پتاسیم. ریختی داخل باکس دیگه؟؟؟ هنوز جمله ام تمام نشده بود که رنگ دوستم پرید و به سمت تخت ۱۰ دوید و سریع میکروست رو بست. من مبهوت مانده بودم. بله... ۵ سی سی پتاسیم رو ریخته بود داخل ۲۰ سی سی سرم میکروست. زبونم بند اومده بود. مادر کودک نیز مبهوت از کار ما به ما زل زده بود. انگار از برخورد ما ترسیده بود. خیلی زود خودم را جمع و جور کردم و با حالتی مطمئن برای مادر توضیح دادم که دارو را باید داخل سرم می ریختیم تا رقیق تر شود اما از عواقب این خطا چیزی نگفتم. واقعا ترسیده بودم. سریع

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

میکروست را خالی کرده و شستشو دادیم و سرمی دیگر برایش آماده نمودیم. بعد از اتمام کار با خودم گفتم امروز دیگر دارو نمی دهم. وقتی به بلایی که ممکن بود بر اثر اهمال کاری من سر این بچه ی مظلوم بیاد فکر می کردم اشکم خود به خود سرازیر می شد. بعضی اشتباهات ممکن است که دوباره تکرار شوند اما خطای من از مواردی است که اصلا نباید به دوباره تکرار شدن آن فکر کرد پس می خواهم این را ملکه ی ذهنم کنم که من هیچ وقت این اشتباه را تکرار نخواهم کرد. هیچ وقت.

متوپروپرانولول – مترونیدازول

شیفت اول من در بخش زنان دو بود که پرستار به من گفت که کارت دارو ها را بگیر و داروها را آماده کن و به بیماران بده من بعضی ها را نمی تونستم بخونم و از پرستار می پرسیدم ، بعد از چند بار احساس کردم که پرستار برایش سخت است که به من جواب دهد ، یکی از دارو ها در کارت دارویی به این شکل نوشته شده بود ...به پرستار فقط گفتم این مترونیدازول است اوکه در حال نوشتن گزارش روزانه بود گفت آره و من به بیماران داروها را دادم وقتی به بیمار تخت

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

۸ رسیدم گفت این دارو فشار منه گفتم نه این برای عفونته، عفونت داری گفت نمی دونم گفتم شاید برای پیشگیری از عفونت است و دارویش را دادم و بیرون آمدم و به پرستار گفتم که این بیمار می گه داروی فشارمو ندادند او که در حال رگ گیری بود گفت بگو اون برای شیفت بعد است . فردا دوباره شیفت صبح بودم دوباره سوالات زیادی از پرستار می پرسیدم چون من عادت دارم که کاری را بدون دلیل انجام نمی دهم و حتی دارو هم که می دهم باید بدانم که چرا این دارو را می گیرد ، فردا دوباره کارهایی که انجام می دادم و برایم سوال پیش می آمد را می پرسیدم و دوباره به من گفتند دارو ها را آماده کن و من دوباره مثل دیروز آماده و به بیماران دادم می خواستم سوال بپرسم که این دارو برای چی به مریض می دهید پرستاران در حال صحبت و خنده بودند و احساس سنگینی در پاسخ دادن به سوالات قبلی ام را در آنها دیدم و این کار را انجام ندادم و بعد دوباره این مریض بعد از این که قرصش را خورد به من گفت چرا دو روزه که به من قرص فشارم را نمی دهند گفتم دیشب هم ندادند گفت نه فشارش را گرفتم دیدم که فشارش هم خوبه و بالا نیست، رفتم پرونده بیمار را دیدم و به یکی از پرستاران گفتم چرا این بیمار مترونیدازول می گیرد و گفت بینم گفت

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

این متوپروپرانولول است که این جوری می نویسند اونا خودشان می دانند و به فکر دیگران نیستند و ... واقعا استرسی سر تا پایم را گرفت و به او گفتم چه کارکنم او گفت هیچی فقط برو داروی فشارش را بده گفتم اگر ضرری داشته باشه برایش ؟ گفت نه یکی دو دوز برایشان مشکلی ایجاد نمی کند نگران نباش اما من نتونستم که همین جور راحت ازش بگذرم و اجازه گرفتم تا ۱۰ دقیقه به کتاب خانه بروم و در اینترنت که چیز بدرد بخوری پیدا نکردم و تو کتاب داروهای ژنریک گشتم و دیدم که مصرف آن در دوران بارداری در دسته B قرار دارد کمی راحت شدم و به پرستار گفتم و او گفت پس مشکلی پیش نمی آید و دیگر چیزی نگو اما خیلی استرس داشتم و به دوستم گفتم او هم گفت این که چیزی نیست جزئی داروهای خطرناک دوران بارداری محسوب نمی شود مثل یک دارو آنتی بیوتیک است والا بیماران مگه سفتریاکسون نمی گیرند ان هم در دسته B قرار دارد و کمی راحت شدم .

کاوژ و لاواژ

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

شفت صبح بودم. مربی ناظر من به من گفت که پیش خانم... باشم و به او در کارها کمک کنم و اگر سوالی داشتم از او بپرسم. بعد از انجام تغییر پوزیشن و دادن داروها و انجام پانسمان، پرستار به من گفت که گاوژ کردن بیمار را بلد هستی؟ منم گفتم که بله قبلا چند بار انجام دادم و بلدم. چند نکته در مورد گاوژ کردن به من گفت از جمله اینکه قبل از گاوژ محتویات معده را لاواژ می کنیم و در صورتی که حجم مواد لاواژ شده بیشتر از نصف مایعی که می خواهیم گاوژ کنیم باشد گاوژ انجام نمی شود... بعد از چند دقیقه گفتند که می توانم گاوژ رو شروع کنم. من هم وسایل لازم رو آماده کردم و پوزیشن صحیح به بیمار رو دادم و سوند معده رو از بگ جدا کردم و محتویات معده رو لاواژ کردم و چون حجم محتویات خیلی کم بود شروع به انجام گاوژ کردم و تقریبا ۵۰ سی سی مایع رو گاوژ کردم و بعد از گاوژ سوند معده رو به بگ وصل کردم و پوزیشن بیمار رو به حالت قبل برگرداندم و وسایل رو جمع کردم و یکی دیگر از پرستاران من رو صدا کرد و رفتم که به او کمک کنم. بعد از نیم ساعت منو صدا کرد و گفت بعد از گاوژ کردن نباید سوند معده رو به بگ وصل می

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

کردی. بعداً فهمیدم که هر چه گاوآژ کرده بودم به بگ برگشته زحمات من به هدر رفته و مهم تر از آن بیمار غذایی در معده اش نمانده بود. چون بخش جدیدی بود که من تجربه می کردم. نکات ریز زیادی داشت که باید یاد می گرفتم. از اون به بعد به مربی و پرسنل گفتم که نکات ریزی که تو بخش هست رو بیشتر با من کار کنند و خودم هم بیشتر از قبل ازشون سوال می پرسیدم .

متفورمین و گلی بنگلامید

شیفت صبح بخش جراحی زنان بودم من و چهار نفر از همکلاسی هام قرار شد به پرستار در دارو دادن ساعت ۱۲ ظهر کمک کنیم من و دوستم مسولیت یک اتاق را بر عهده گرفتیم بعد اینکه کارمون تمام شد پرستار دو عدد قرص متفورمین و گلی بنگلامید به من داد و گفت اینارو بده به مریض اتاق کناری تخت اول بعد من رفتم داخل اتاق بدون توجه به شماره تخت و اسم مریض قرص را به بیماری که لبه آن تخت نشسته بود دادم، بیمار گفت: این قرص ها چیه گفتم قرص های قندته کوچکتره (گلی بنگلامید) را قبل از غذا و این قرص بزرگتر (متفورمین) را وسط غذا بخورگفت من که قرص قند نمی خورم

تجربيات كارآموزان در عرصه پرستارى

يك دفعه برق از چشمانم پرديد گفتم يه لحظه نخور و پرسيدم مگه بيمار اين تخت نيستى؟ اسمت چيه تا برم دوباره نگاه كنم. گفتم من تخت روبرويم بيمار اين تخت رفته بيرون. من پيش بيمار خجالت كشيدم و از بيمار با كمال شرمندگى و صداقت عذرخواهى كردم و خدا را صد هزار بار شكر كردم كه اگه با بيمار صحبت نمى كردم شايد اتفاق جبران ناپذيرى مى افتاد.

وقتى بيمار از خوردن قرص امتناع كرد ابتدا عصبانى شدم ولى بعد از متوجه شدن اشتباهم يه لحظه واقعا متاسف شدم از اين كه بى دقتى كردم و بدون توجه به اسم و مشخصات بيمار اقدام به دادن دارو كردم. ياد گرفتم قبل از دادن دارو حتما مشخصات بيمار رو چك كنم) حتما هميشه و هر كجا سه بار چك را براى دارو دادن اجرا كنم) و به حرف كسى اكتفا نكنم. بدى اين تجربه اين بود كه اعتماد مريض نسبت به پرستاران كم شد.

اندازه گيرى درجه حرارت شايد كار پيش پا افتاده اى باشد ولى سهل انگارى در كارهاى پيش پا افتاده مى تواند جان مريض را به خطر بياندازد.

کنترل درجه حرارت و تشنج کودک

شیفت صبح بخش کودکان بودم. تو یکی از اتاق‌ها به کودکی بستری بود که با تشخیص تشنج بستری شده بود و تشنج میکرد. رفتیم که داروهای اون اتاق رو بدیم ماما بچه به پرستار گفت: بچم انگار تب داره. پرستار گفت: خانم همین الان دانشجوها تبشو گرفتن مشکل نداشت، خواهشا این قدر هی نگو تب داره صبح هم گفتی تب داره ولی درجه گذاشتم دیدی که تب نداشت مادر بیچاره سرش رو پایین انداخت و دیگه حرفی نزد. ما اتاق رو ترک کردیم و رفتیم اتاق‌های بعدی تا بقیه داروها رو بدیم. مشغول دارو دادن بودیم که ناگهان صدای جیغ مادری به گوش رسیدو می گفت خانم پرستار بیاین بچم مرد، سریع رفتیم تو اتاق دیدیم همون بچه بیچاره تشنج کرده. پرستار سریع دیازپام کشید و گفت زود برو اینو تزریق کن و زنگ زد به اینترن. اینترن اومد بچه رو که تو فاز تشنج بود ویزیت کرد. من خیلی عصبانی شدم ولی چیزی نگفتم که بحثی پیش نیاد. ولی من در آن لحظه خیلی عذاب وجدان گرفتم که اشتباه و سهل انگاری من باعث شده که بچه تشنج کنه. درسته که من دیازپام رو تزریق کردم و خوشبختانه حال بیمار بهتر شد ولی می شد از پیش آمدن این اتفاق با

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

یک درجه گذاشتن که فکر کنم ساده ترین کار پرستاری باشه
جلوگیری کرد.

خیلی احساس بدی بهم دست داد اینقدر ترسیده بودم که نمی دونستم
باید چکار کنم. می گفتم اگه الان مادری بیاد بگه من به شما گفتم بچم
تب داره شما توجه ای نکردید حق دارد و ما چه جوابی بهش می تونیم
بدیم؟ یاد گرفتم پیش پا افتاده ترین اقدامات از نظر ما میتواند حیاتی
ترین مسئله برای بیمار باشد و همیشه الویت بیمار است انجام دادن
کارها و صرفاً تمام شدن شیفت. با بی توجهی به حرف مادر کودک و به
تعویق انداختن اقدامات کودک تشنج کرد و ما مسئول تشنج کودک
بودیم. آموزش به بیمار یا همراه را هرگز فراموش نکنیم و همان روز
خواندن درجه حرارت را به مادر آن کودک آموزش دادم تا هر وقت
لازم باشه یا خونه رفت بتونه درجه حرارت را چک کنه .

خونگیری از دستی که آنژیوکت داشت

شیفت عصر در بخش زنان بودم یکی از پرستاران گفت برم
از تخت ۵ نمونه خون بگیرم رفتم وگاری رو بستم نمونه رو گرفتم
ریختم داخل ظرفش داشتم میرفتم چشمم خورد به سرمش که به

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

همون دستی که من ازش نمونه گرفتم وصل بود جای آنژیوکت زیر آستینش بود متوجه نشدم که سرم به دستش وصله یهو یادم افتاد که نباید از دستی که سرم میگیره نمونه گرفت تو دو راهی بودم اگه اونو میفرستادم جواب اشتباه بود خلاصه اومدم بالای سر بیمار باهش صحبت کردم و گفتم که متوجه نشدم سرم میگیره اشتباه از من بوده و توی جواب آزمایشاتش مشکل ایجاد میشه .بیمار همکاری خوبی داشت و توجیه شد و اجازه داد ازش دوباره نمونه بگیرم.....

آمبویگ بدون اکسیژن

شب در بیمارستان شیفت بودیم طبق معمول داشتیم با پرسنل بخش همکاری می کردیم که بعضی کارها رو با کمک و بعضی کارها رو مستقل انجام میدادیم. یخش را سکوت فرا گرفته بود ... ساعت حدودا دو بامداد شده بود من هم داشتم علایم حیاتی را وارد شیت ها می کردم متوجه شدم که آلارم تخت ۳ به صدا در امد سریع خودمو بالا سر بیمار رساندم دیدم مریض رفته سریع پرستارو صدا کردم در این بین یکی از پرستاران بهم گفت آرام باش و پزشک را

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

صدا کنم رفتم اتاق پزشک و اونو بیدار کردم و بالا سر بیمار امدم چون بیشتر پرسنل انجا خانوم بودن من رفتم ماساژ بدم و داشتم ماساژ میدادم متوجه شدیم که آمبویگ به آکسیژن وصل نیست و در ان موقع تاره یادشون افتاد که آمبویگ را به اکسیژن وصل کنن و در نهایت هم بیمار برنگشت.

بیماری که به آنتی بیوتیک حساسیت داشت

شیفت شب بودم که کاردکس رو گرفته بودم تا تشخیصی بیمار را و داروهایی که بیشتر در بخش استفاده میشه رو ببینم تا اینکه به کاردکسی برخوردم که نوشته بود به انتی بیوتیک حساسیت داره! موقع دارو دادن بودو من هم با پرستاری که باهاش بودم داشتم دارو میدادم که پرستار بهم گفت که برو این دو تا کفلین رو به فلان تخت تزریق بکن این دارو رو هم به فلان تخت بده. دوست داشتم که کاردکس را بگیرم و برم بالا سر بیمار و البته کار درست همینه اما خوب چیکار میکردم به پرستار گفتم که کاردکس رو اگه میشه لطفا بدین تا با کاردکس به بیمار دارو بدم ولی پرستار به من گفت بده

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

اشکالی نداره چک کردم. منم رفتم بالا سر بیمار و تخت بیمار. در همین هنگام بود که خواستم کفلین رو تزریق بکنم که ناگهان جدلی بین اماره و لوامه به وقوع پیوست. بله اماره میگفت خودشه تزریق کن حتما پرستار یه چیزی میدونست که گفت ولی لوامه می گفت برو خودت کاردکس رو نگاه بکن یک بار دیگه امشب کمی شلوغ بود و کلی علایم حیاتی گرفتی و شاید اشتباهی ایجاد بشه، برو دختر جان با یکبار نگاه کردن به کاردکس که ضرری نمیکنی اما اگه نگاه نکنی شاید اشتباه بکنی ها! رفتم کاردکسو نگاه کردم و دیدم که...اصلا اون بیماری که میخواستم کفلین رو بهش تزریق بکنم کفلین نداشت که هیچ! همون بیماری بود که به انتی بیوتیک حساسیت داشت و اون بیمار فقط

یه قرصی داشت که پرستار بهم داده بود تا بهش بدم!

تجربیات کارآموزان در عرصه پرستاری

خطایهای مراقبتی

تجرباتی از کارآموزان در عرصه پرستاری



گردآورندگان:

دکتر اکرم ثناگو، دکتر لیلا جویباری

دفتر توسعه آموزش دانشکده پرستاری و مامایی بوبه

دانشگاه علوم پزشکی گلستان